

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# جزوه اصول فقه ۱

برگرفته از کلاس استاد دکتر جمشید معصومی

تدوین: محمد سعید محمدی

زمستان ۱۴۰۱

m-sm.ir

## دورنمای کلی:

- مجتهد کیست؟
- اصول فقه چیست؟
- کتب اصولی معروف
- آشنایی با منابع اصول
- تفاوت نظر اصولیون با اخباریون
- آشنایی با اصول عملیه
- فرق حکم ظاهری با حکم واقعی
- نقشه اصول مظفر
- آشنایی با مباحث الفاظ
- نقشه رسائل
- حالاتی که در برخورد با هر حکم برای مجتهد پیش می آید
- ظنون معتبر
- نقشه کفایة الاصول
- قواعد الفاظ
  - قواعد عمومی الفاظ
    - وضع
      - اقسام وضع
        - به لحاظ لفظ
          - شخصی

▪ نوعی

○ به لحاظ معنا

- وضع عام - موضوع له عام
- وضع خاص - موضوع له خاص
- وضع عام - موضوع له خاص
- وضع خاص - موضوع له عام

○ به لحاظ منشأ وضع

- وضع تعیینی
- وضع تعینی
- وضع تعیینی استعمالی

▪ استعمال

- حقیقی
- مجازی
- غلط

▪ دلالت

- معنای دلالت
- انواع دلالت

○ دلالت تصویری

○ دلالت تصدیقی

- شک در مراد متکلم

○ قواعد اختصاصی الفاظ

▪ اوامر

● ماده ی امر چیست؟

- ۷ معنای اصولیین برای ماده ی امر
- دلایل مظفر برای مشترک لفظی
- نقش علو و برتری در تحقق معنای امر
- دلالت امر بر وجوب یا استحباب؟
- امر عندالاطلاق
- دلالت و ظهور امر در وجوب
- دلالتهای دیگر امر
- جدی ترین دلالت امر
- اقسام واجب
- امان توسعه دلالت امر
- اجزاء
- مقدمه واجب
- ضد

● صیغه ی امر چیست؟

- فرق وضع تعیینی با وضع تعیینی استعمالی
- تعدد وضع
- نطفه ی مقابل اشتراک لفظی
- اشتراک معنوی
- علامات حقیقت و مجاز
- تبادر

○ صحت حمل و عدم صحت سلب

○ اطراد

- مهمترین اصول لفظیه

○ اصالة الحقيقة

○ اصالة الاطلاق

○ اصالة العموم

○ اصالة عدم تقدير

○ اصالة الظهور

- فرق بين اصول عملیه با اصول لفظیه

- فرق فقه با قواعد فقه

- دليل حجیت اصول لفظیه

- دلائل معتبر بودن بناء عقلا در حجیت اصول لفظیه

- الفاظ شرعی

- فرق حقیقت شرعی با حقیقت متشرعه

- صحیح و اعم

- چه کسانی صحیحی هستند؟

- چه کسانی اعمی هستند؟

- ثمره ی نزاع بین صحیحی و اعمی کجاست؟

## درس اول :

### مقدمه

دو روش برای مطالعه وجود داره :

۱- چراغ قوه ای

۲- نور افکنی

که ما در اینجا به شیوه ی نور افکنی پیش می ریم .

نکات مقدماتی :

۱- نمره آزمون جامع اصلا در کارنامه نیاید .

۲- معمولاً همه در کلاس استاد معصومی بین ۱۶ تا ۲۰ می شوند .

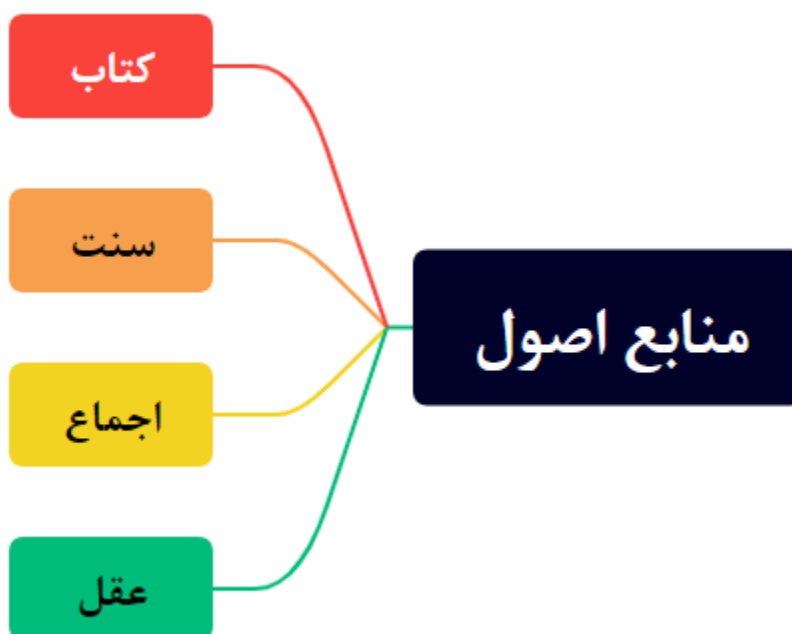
۳- از آنجایی که اصل درس از جلسه ی دوم آغاز شد ، لذا منظور از درس اول مباحث جلسه ی دوم است و همین طور به ترتیب... بنابراین ؛ از آنجایی که کلاً ۱۳ جلسه از کلاس درس استاد - به صورت حضوری و مجازی - برگزار شد مجموعاً ۱۲ درس در این جزوه خواهیم داشت.

۴- جزوه ی پیش رو بر اساس کلام عامیانه ی استاد تدوین گردیده و در حال حاضر ۶ درس از ۱۲ درس آن تحت عنوان نسخه ۱ ارائه گردیده است.

## تعریف اصول

تعریف ساده و خودمونی اصول :

اول یک سری منابع داریم تحت عنوان :



یک آقای مجتهد داریم که تلاش می کند تا از این منابع یک سری احکام را استخراج کند . اما به این سادگی نیست که از قرآن و روایات رو سریع استخراج کند و می بیند که برای این کار یک سری ابزار و قواعد می خواهد تا بتواند به وسیله ی آنها این کار را انجام دهد .

پس اول باید بتواند یک سری قواعد را بیاموزد یا بداند تا بتواند به وسیله ی اینها استنباط کند .

این قواعد و ابزارهایی که مجتهد لازم دارد تا به وسیله ی آنها بتواند استنباط را انجام دهد به اینها می گویند اصول فقه .

(پس اصول فقه) قواعدی است که به درد کار استنباط می خورد. قواعد استنباط!

متن عربی تعریف مشهور را حفظ کنید:

اصول الفقه ، هو القواعد الممهّده ( قواعدی که آماده شده ) لاستنباط ( برای استنباط ) ...

... لاستنباط احکام الشرعیه عن ادلتها ( برای استنباط احکام از ادله شون)

اصول الفقه ، هو القواعد الممهّده لاستنباط الاحکام الشرعیة عن ادلتها

در اصول به جای منابع بیشتر می گوئیم ادله ، که همان منابع شرعی است .



که در اینجا مجتهد به وسیله ی قواعدی که آن را علم اصول فقه می گویند از درون منابع ، احکام شرعی را استخراج می کند ؛ که این منابع همان طور که گفته شد کتاب ، سنت ، اجماع و عقل بوده و در احل سنت منابع دیگری نیز مانند قیاس ، استحسان ، مصالح و سد ذرایع نیز وجود دارد (که در فقه امامیه مورد قبول نیست).



ما چندین کتاب اصولی معروف داریم :

- ۱- اصول مرحوم محمد رضا مظفر
- ۲- رسائل شیخ انصاری
- ۳- کفایة الاصول آخوند خراسانی ؛

که از این بین ، کفایة الاصول پیچیده ترین و آخرین کتاب پیچیده ی حوزه در این زمینه است که بعدش می شود درس خارج ( که جلد اولش را استاد با تغییراتی چاپ کرده اند ) و ۳ سال این کتاب ( یعنی کفایه ) را طلبه ها هر روز می خوانند. یکی از دلایلی که کتاب فهمیده نمی شود به خاطر به هم ریختگی آن است که استاد آن را درس درس کرده ، ترجمه کرده و شرحش داده اند .

ما اول ، نقشه اصول مظفر را می گوئیم . بعد نقشه ی رسائل و بعد هم نقشه ی کفایه ...

هر وقت خواستید علوم اصول رو در ذهنتون تصور کنید این چند تا مطلب رو تو ذهنتون بیارید بزارید کنار هم ، اصول براتون تعریف می شه .

اول یک سری منابع مثل : کتاب ، سنت ، اجماع ، عقل ( این چیزیه که در اون اتفاق هست ) اهل سنت هم یک چیزایی اضافه کرده اند . مثل قیاس ، استحسان و ...

شما اون ۴ تا رو در ذهنتون داشته باشید ..بقیه ی منابع فرعیه .

حالا ما یک منبعی داریم . یه آقای مجتهدی هم داریم .

مجتهد کسی است که جهد و تلاش می کند که از این منابع یک سری احکام را استنباط و استخراج کند .

كشيدن آب از چاه را مى گویند استنباط چون در اين كار مجتهد قلاب ميندازه احكام رو از آيات و حديث در مياره به اين كار مجتهد هم مى گویند: استنباط! ؛ يعنى از يك منبعى احكام را بيرون كشيدن.

آقاى مجتهد قرآن را باز مى كنه ..حالا چطورى احكام رو در بياره؟

وقتى نگاه مى كنه مى بينه به اين سادگى نيست!

آقاى مجتهد متوجه مى شه براى اين كار يك ابزار مى خواد ، يك سرى قواعد مى خواد كه با استفاده از اون قواعد بتونه كار استنباط رو انجام بده . پس مجتهد نمى تونه مستقيم وارد بشه و بدون ابزار ممكن نيست . پس اول بايد قواعدى را بياموزد يا بداند تا استنباط را بتواند .

اين قواعدى كه مجتهد بهش نياز داره تا با اينها بتونه احكام شرعى رو استنباط كنه ، بهش مى گن اصول فقه .

اول بریم سراغ كتاب مظفر ....

در اين كتاب اومده اند كلييه مباحث رو در چهار فصل خلاصه كرده اند و در ۴ فصل ارائه كرده اند :

### فصل اول : مباحث الفاظ

جداى از اين كه ، در هر كتابى مقدماتى به نام رئوس ثمانيه مياورند . مثلاً : تعريف علم ، موضوع علم ، فايده علم ، غايت علم ، نتيجه علم ، نويسنده علم و ... يعنى مقدمات ۸ گانه كه به آن نمى پردازيم .

پس اولين فصلش مباحث الفاظ است .

سؤال : ما با مباحث الفاظ در علم اصول چى كار داريم و چرا بايد اون رو بخوانيم؟

بيايم سراغ نقشه مون ...

آقاى مجتهد قرار بود بره سراغ منابع ( تا ) از منابع احكام رو استخراج كنه .

وقتی رفت سراغ منابع ، دید دو تا از منابعش مجموعه ای از الفاظند . بعد دید اگر بخواد از کتاب و سنت احکام رو استنباط کنه ، قواعد و الفاظ رو می خواد..

بنابراین تصمیم گرفت در علم اصول یک بابی رو باز کنه تحت عنوان مباحث الفاظ. ( یعنی ؛ قواعد مربوط به الفاظ رو اونجا یاد بگیره که بتونه از این منابع مثل کتاب و سنت ، احکام رو استخراج کنه ) . بحث الفاظ جزء مباحث این ترممون هست .

### فصل دوم: رو ( مرحوم مظفر ) اسمشو گذاشته ملازمات عقلیه

مجتهد برای استخراج احکام از ادله و منابع به عقل بر می خورد لذا به ملازمات عقلیه بر می خوریم .

كلما حکم به العقل حکم به الشرع و كلما حکم به الشرع حکم به العقل  
( ملازمه ی بین حکم عقل و حکم شرع )

فراموش نکنید که ما داریم نقشه ی اصول مظفر رو می گیم..  
ما نقشه ی ۳ تا کتاب رو می خوایم بررسی کنیم ببینیم کلیاتش چیه ( و ) چه جوری تنظیم شده و چرا اینجوری تنظیم شده ؟

پس فصل دوم می شه ملازمات عقلیه ، بعدا متوجه می شید که این فصل رو صاحب کفایه نداره و صاحب کفایه اینها رو اینجا ( در جای دیگر ) آورده...

اما بریم سراغ فصل سوم اصول مظفر که اسمشو گذاشته مباحث الحجج  
برگردیم سراغ خونه مادر بزرگه ..

اقای مجتهد که می خواد از منابع احکام رو استخراج کنه . یک سؤال ( براش پیش میاد که ... ) :

این منابعی که من می خوام ازشون استفاده کنم و احکام رو ( ازشون ) در بیارم اصلا اینها معتبرند؟؟ حجیت دارند یا حجیت ندارند؟؟  
لذا اگر از مرحوم مظفر بپرسید مهمترین فصل کجاست ؟ می گه : مباحث الحجّه!  
پس دعوا سر اعتبار سنجی ادله است ..

مثلا گروهی هستند مثل اخباریون که می گن : آقای مجتهد ! تو دور و بر قرآن برای استخراج روایات پیدات نشه و می گن ما فقط از اخبار و روایات می تونیم احکام رو در بیاریم و مجتهد ، اجازه ی استفاده از آیات قرآن برای استنباط احکام نداره !

می گه تو نمی تونی ! تو کجا ! قرآن کجا؟! قرآن رو فقط اهل بیت می فهمند .  
تو زبان قرآن رو بلد نیستی . قرآن زبان خداست . زبان خدا رو فقط اونها می فهمن.  
مثل ملا امین استرآبادی ، مثل فیض کاشانی ، مثل یوسف بحرانی ...  
اما سرسلسله شون امین استرآبادی است که اینها کتاب نوشته اند مثل قوائد المدنیه . بعد دیگران اومدند ، آقای وحید بهبهانی امد و ریشه ی اینها رو زد ...

اصولیون : ما می توانیم برای استخراج احکام از این منابع ( کتاب و سنت ) استفاده کنیم.

اخباریون : همه چیز تعطیل و فقط سنت !

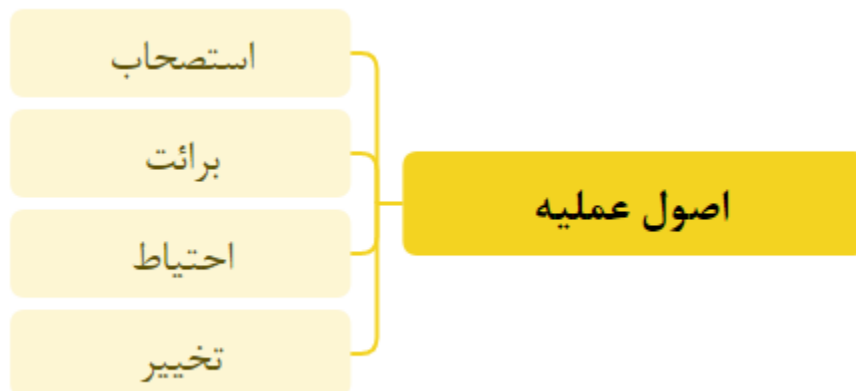
اجماع هم خب ، دلیل مستقلى از نظر ما محسوب نمی شه و یک راهی است برای کشف سنت . لذا اجماع و سنت یکی هستند . لذا اینها می گن فقط اخبار !

بریم سراغ فصل چهارم که اسمشو می ذاره اصول عملیه ! منتها مرحوم مظفر یک قسمتشو بیشتر نشد بگه و دار فانی رو وداع گفت ...

اصول عملیه داستانش چیه ؟

مجتهد برای استخراج احکام به ادله مراجعه می کند و چنانچه نتوانست از بین ادله حکمی را استخراج کند لذا به اصول عملیه مراجعه می کند .

ما چهار اصل عملیه داریم :



برگردیم سراغ خونه مادر بزرگه :

آقای مجتهد میاد سراغ منابع که از منابع احکام رو استخراج کنه . منتها هر چی می گرده توی منابع ، حکم رو پیدا نمی کنه! قرآن ، روایات و ... همه رو سیرچ می کنه و یک مسئله هم روی زمین مونده اما حکم رو پیدا نمی کنه . اینجاست که می گن هر وقت ما توی منابع حکمی رو پیدا نکردیم ، با استفاده از یکی از این چهار اصل به یک حکم ظاهری برسیم تا ملت معطل نموند .

حکم واقعی حکمی است که از داخل منابع بدست میاد .

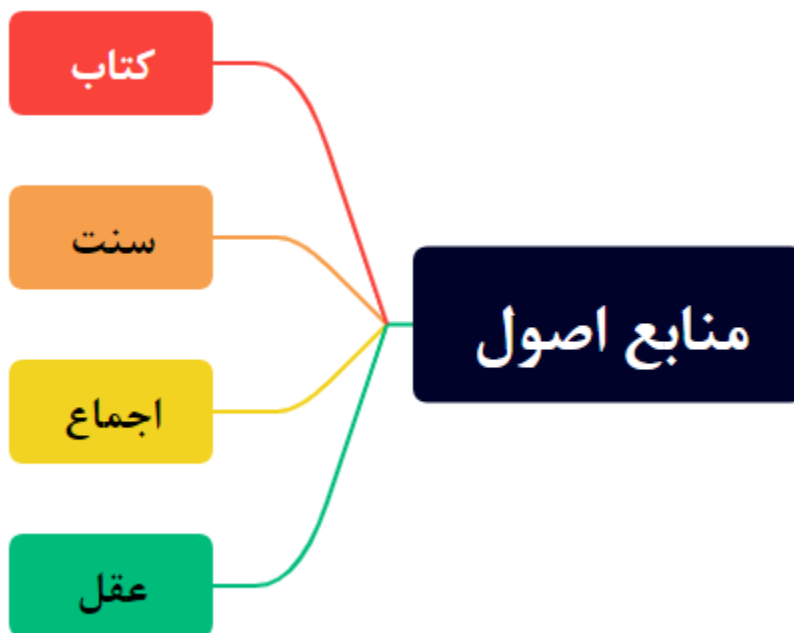
حکم ظاهری حکمی است که از اصول عملیه بدست می آید .

( مثل حکم توتون و تنباکو... )

که مجتهد نمی شه بگه گشتم پیدا نکردم لذا به عنوان فقیه ازش انتظار دارند لذا به اصول عملیه می گویند ادله فقاهتی ! چون اینجا دیگه اجتهاد جواب نمی ده و به اینها ( کتاب ، سنت ، اجماع ، عقل ) می گن ادله ی اجتهادی برای حکم واقعی .

نکته : قواعد عمومی الفاظ ، زیر بناست .

## خلاصه درس یکم

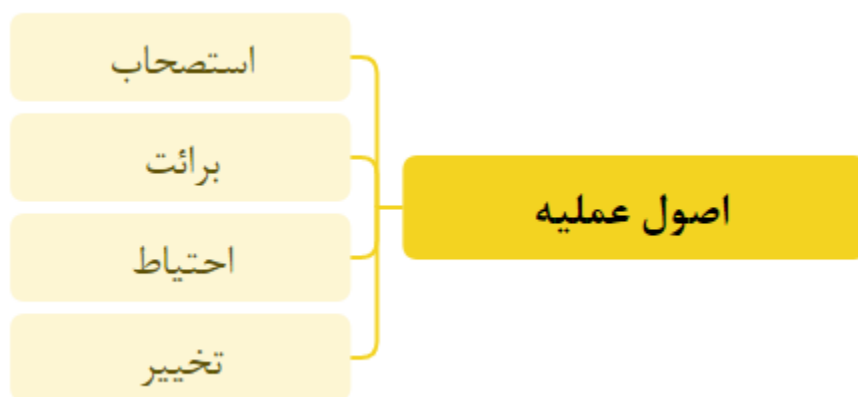


که به این ۴ منبع می گویند : ادله اجتهادی

تعریف اصول فقه :

اصول الفقه ، هو القواعد الممهّده لاستنباط الاحکام الشرعیه عن ادلتها  
قواعدی که آماده شده برای استنباط احکام از ادله شون

پس : مجتهد ، برای استنباط احکام شرعی ، به یک سری ابزار و قواعد نیاز دارد  
که به آن می گویند علم اصول فقه .



که از اصول عملیه تحت عنوان ادله فقهاتی نیز یاد می کنند.

حکم واقعی حکمی است که از داخل منابع بدست میاد .

حکم ظاهری حکمی است که از اصول عملیه بدست می آید .

پایان درس ۱



## درس دوم :

صحبت ما این بود که اصول رو باید به صورت نقشه ای یا نورافکنی (فرا بگیریم .) یعنی نورافکنی بندهایم روی کل علم اصول تا اصول دستمون بیاد..

(گفتیم که ابتدا می بینیم کل کتاب اصول ) علامه مظفر ( شامل چهار فصل اصلی است ) :

فصل اول : مباحث الفاظ

فصل دوم : ملازمات عقلیه

فصل سوم : مباحث الحجج

فصل چهارم : اصول عملیه

بعد متمرکز می شیم رو هر فصلی ببینیم چه خبره !

مثلا توی مباحث الفاظ می بینیم دو جور قواعد رو ما یاد میگیریم :

یک سری قواعد عمومی الفاظ ( و ) یک سری قواعد اختصاصی الفاظ

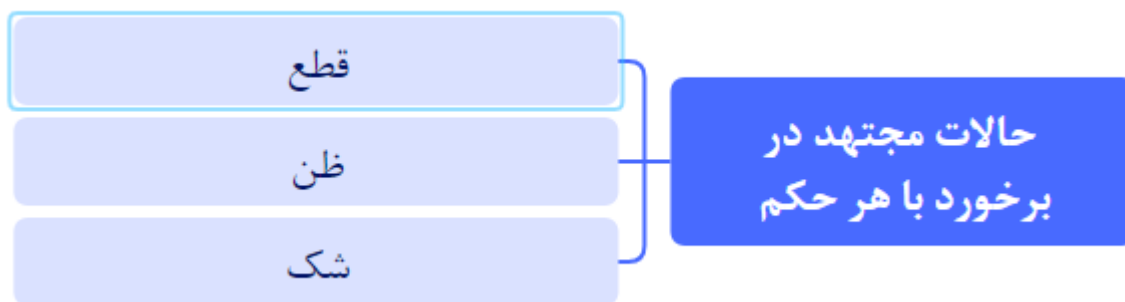
( اما فعلاً بریم سراغ ) نقشه ی رسایل :

رسایل مال شیخ انصاری بود ! شیخ انصاری ، قبل از صاحب کفایه است و یه جوړایی استاد صاحب کفایه هم هست ! چون یه وقتایی صاحب کفایه از آن خیلی استفاده کرده و ( علامه ) مظفر بعد از اینهاست ..

ایشون یک مجتهد در نظر گرفته و ( یک ) حکم شرعی .

گفته این مجتهد دنبال حکم شرعیه . آقای شیخ انصاری می گه ، مجتهد در برخورد با هر حکم شرعی سه حالت براش پیش میاد :

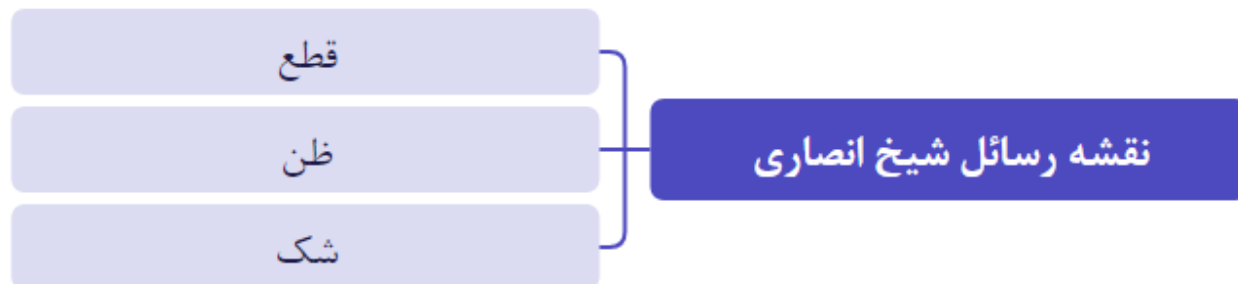
یا قطع پیدا می کنه ، یا ظن پیدا می کنه ، یا شک . پس :



مجتهد در برخورد با هر حکم شرعی ، ۳ حالت برایش پیش می آید :

- ۱- قطع پیدا می کند : یعنی صد در صد مطمئن به حکم شرعی است .
- ۲- ظن پیدا می کند : یعنی احتمال زیاد می دهد ( که حکمی که به آن رسیده ) حکم شرعی باشد و احتمال ضعیف می دهد که خطا کرده باشد .
- ۳- شک پیدا می کند : یعنی ۵۰ درصد شک ( در رسیدن ) به حکم شرعی دارد و ۵۰ درصد شک به خطا در حکم شرعی دارد .

کل رسائل شیخ انصاری ۳ فصله : فصل اول : قطع ، فصل دوم : ظن و فصل سوم : شک.



اگر مجتهد قطع پیدا کرد باید طبق قطعش عمل کند ؛ حالا این قطع از هر راهی که می‌خواهد بدست بیاید . ( مثلاً ) حتی اگر از راه جفر و اسطرلاب یا پریدن یک کلاغ هم به قطع برسد باید به قطعش عمل کند . ( به معنای اهمیت و حجیت قطع )

ظن :

اما ظن را دو قسمت می‌کنیم : ظن معتبر و ظن غیر معتبر .

پس ، مجتهد اگر ظن پیدا کند ، ۲ حالت دارد :



ظن معتبر : اگر ظنی را شارع اجازه داده باشد ، چنین ظنی معتبر است و می‌توان به آن اعتماد کرد .

مثل : ظاهر قرآن ، خبر واحد ، قول لغوی ، اجماع منقول

که اینها همون **مباحث الحجة آقای مظفر** است .

ظن غیر معتبر: اما در ظن غیر معتبر، مجتهد اجازه ندارد طبق این ظن عمل کند.

( حالا ) اگر به ظن رسیدیم اما بعدا فهمیدیم اشتباه بود ....

چند تا مسلک درست شده که پاسخ همین سئوالو بده :

مسلک طریقیّت که مظفر طرفدار طریقیته که می گه این راه یا تو رو به گنج می - رسونه یا نمی رسونه ؛ اما اگه نرسونه هیچی توی کیسه ت نمی ره ؛ یعنی اگه بعدا فهمیدی اشتباه بوده هیچی ثواب بهت داده نمی شه .

مسلک سببیت که اهل سنت دارای مسلک سببیت اند که به هر حکمی بررسی اون می شه حکم خدا.

مسلک مصلحت السلوکی که مال شیخ انصاریه . در اینجا اگر مطابق با واقع نباشه اما به خاطر ( طی ) سلوکش یه چیزی بهش می دن .

مسلکی دیگر هم استاد نامگذاری کرده اند تحت عنوان مسلک عبودیت یا تعبد که نظر خود استاد است .

شک : اما اگر مجتهد ، حکم شرعی را پیدا نکرد به سراغ اصول عملیه می رود .

پس شیخ انصاری این شکلی اصول رو طراحی کردند :

یا قطع یا ظن که یا معتبره یا غیر معتبره یا شک که در دو حالت آخر می ره سراغ اصول عملیه .

حالا بریم سراغ خود کتابی که این ترم قراره بخونیم و اون هم کفایه است که قراره قسمتی از اون رو بخوانیم .

اسم کتاب : کفایه الاصول مرحوم محمد کاظم آخوند خراسانی

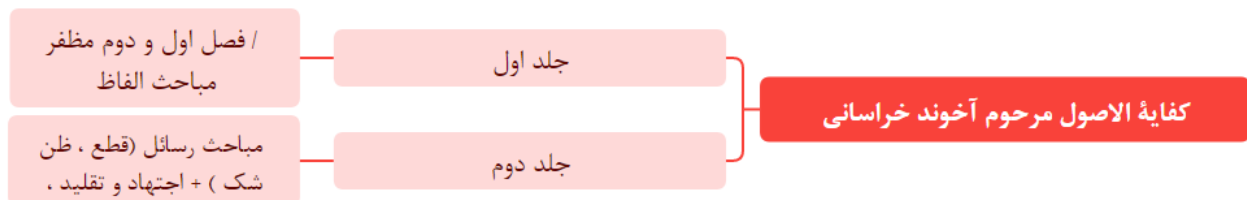
لفظ آخوند چی بوده داستانش :

قدیم ها بیشتر خوندن رو بلد بودند تا نوشتن رو ... لذا در مکتب ها می گفتند آقا خوندمون اومد که به مرور زمان تبدیل شد به آخوند ..

آقای آخوند اومده کفایه رو در ۲ جلد تنظیم کرده ( که بهش می گن : کفایتین )  
جلد اول کفایه : دقیقاً همون فصل اول و دوم مظفره یعنی مباحث الفاظ و ملازمات عقلیه ؛ منتها آقای آخوند این ملازمات عقلیه رو به کار نبرده و همه ی مباحث رو تحت عنوان مباحث الفاظ مطرح کرده ؛ یعنی فصل دوم مظفر در دل مباحث الفاظه و دیگه عنوان جدا بهش نداده است .

جلد دوم کفایه : دقیقاً مباحث رسائل رو داره یعنی قطع و ظن و شک ، و کنارش مواردی مثل اجتهاد و تقلید هم اضافه کرده است .

پس رسائل شیخ انصاری ملازمات عقلیه و مباحث الفاظ را ندارد .



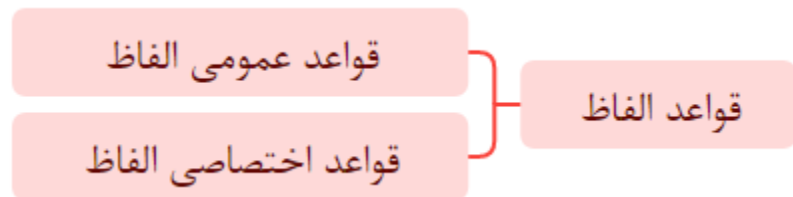
علامه حیدری هم در اصول استنباط ، از روش کفایه استفاده کرده و ملازمات عقلیه رو از اون جدا نکرده و آورده زیر مباحث الفاظ .

اما ..

**اصول ۱ دکتری - منبع : کتاب کفایة الاصول ، جلد اول ، مباحث الالفاظ**

مجتهد باید قواعد الفاظ را بداند تا استنباط را بتواند و این قواعد الفاظ به ۲ بخش عمومی و اختصاصی تقسیم می شود .

تقسیم بندی خود استاد:



قواعد عمومی : قواعدی هستند که مربوط می شن به همه الفاظ ؛ چه فعل ، چه حرف و چه اسم که ۳ تا هستند : ۱- وضع ۲- استعمال ۳- دلالت

قواعد اختصاصی : یعنی از بین الفاظ چند تا لفظ رو انتخاب کردیم مثل امر و نهی یا مطلق و مقید یا عام و خاص و ...

مباحث یا قواعد عمومی بر سه قسمند : ۱- وضع ۲- استعمال ۳- دلالت



لیست الفاظی که انتخاب کردیم :

اوامر - نواهی - مفاهیم ( جمله شرطیه - وصفیه - غائیة - حصریه - عددیه - لقبیه )  
 - عام و خاص - مطلق و مقید - مجمل و مبین

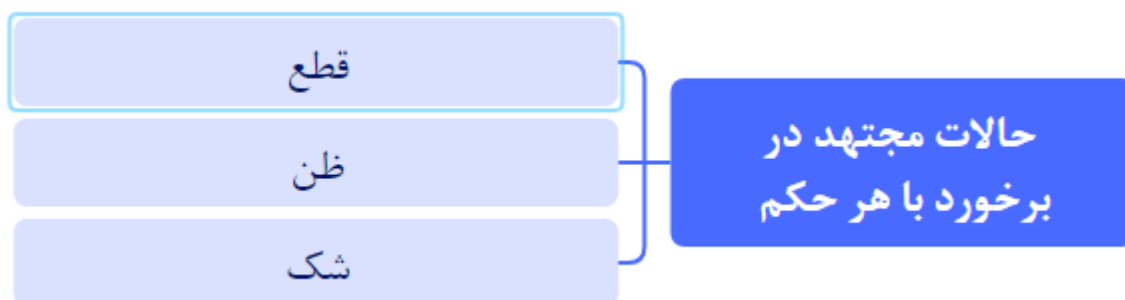


آقای صاحب کفایه کنار اینها ، اجزاء و مقدمه واجب و بحث ضد و اجتماع امر و نهی و دلالت نهی بر فساد را ذیل مباحث الفاظ آورده است .

## خلاصه درس دوم

مجتهد در برخورد با هر حکم شرعی ، ۳ حالت برایش پیش می آید :

- ۱- قطع پیدا می کند : یعنی صد در صد مطمئن به حکم شرعی است .
- ۲- ظن پیدا می کند : یعنی احتمال زیاد می دهد ( که حکمی که به آن رسیده ) حکم شرعی باشد و احتمال ضعیف می دهد که خطا کرده باشد .
- ۳- شک پیدا می کند : یعنی ۵۰ درصد شک ( در رسیدن ) به حکم شرعی دارد و ۵۰ درصد شک به خطا در حکم شرعی دارد .



اگر مجتهد قطع پیدا کرد باید طبق قطعش عمل کند .

اما ظن را دو قسمت می کنیم : ظن معتبر و ظن غیر معتبر .

پس ، مجتهد اگر ظن پیدا کند ، ۲ حالت دارد :



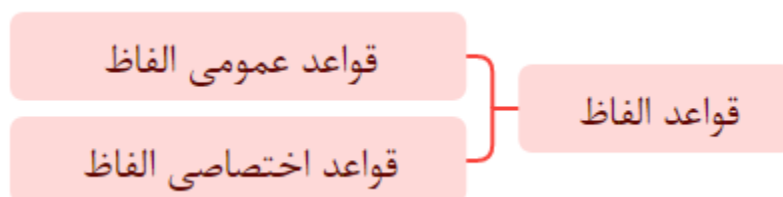


ظن معتبر : اگر ظنی را شارع اجازه داده باشد ، چنین ظنی معتبر است و می توان به آن اعتماد کرد . مثل : ظاهر قرآن ، خبر واحد ، قول لغوی ، اجماع منقول

ظن غیر معتبر : اما در ظن غیر معتبر ، مجتهد اجازه ندارد طبق این ظن عمل کند .

شک : اما اگر مجتهد ، حکم شرعی را پیدا نکرد به سراغ اصول عملیه می رود .

پس ، یا قطع ، یا ظن که یا معتبره یا (غیر معتبره ، یا شک ) که در دو حالت آخر میره سراغ اصول عملیه .



قواعد عمومی : قواعدی هستند که مربوط می شن به همه الفاظ ؛ چه فعل ، چه

حرف و چه اسم که ۳ تا هستند : ۱- وضع ۲- استعمال ۳- دلالت

قواعد اختصاصی : یعنی از بین الفاظ چند تا لفظ رو انتخاب کردیم مثل امر و نهی یا

مطلق و مقید یا عام و خاص و ...





پایان درس دوم

## درس سوم :

آخوند خراسانی قواعد عمومی الفاظ را جزء مقدمات ۱۳ گانه ی کفایة الاصول آورده است .

### مباحث عمومی الفاظ

#### وضع



#### تعریف :

این دو کلمه را همیشه داشته باشید : ارتباط - اختصاص  
 شما یک لفظ دارید و یک معنا . هر وقت شما بین این لفظ و معنا ارتباط ایجاد کردید  
 و لفظ را اختصاص دادید به معنا ، می شه وضع .

مثل وقتی که یک بچه به دنیا میاد و پدر بزرگ اسم پسرش رو می گه گذاشتم مثلا  
 سعید و بین این لفظ ( سعید ) و این معنا ( بچه ) ارتباط برقرار کرد.

پس ارتباط دادن لفظ به معنا و اختصاص دادن لفظ به آن معنا را وضع گویند.  
( تعریفی که از آخوند گرفته شده در درس سوم )

هر وقت صحبت از اقسام و تقسیم شد زودی بگید به چه لحاظ..

این به چه لحاظ در اصول چند جا سر راه ما سبز می شه .

ما در وضع سه فاکتور اصلی داریم :

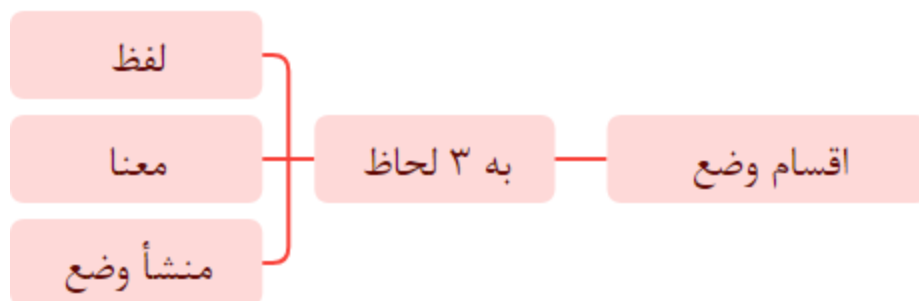
۱- خود لفظ ( موضوع )

۲- معنا ( موضوع له )

۳- منشا وضع : یعنی عاملی که باعث شد این لفظ بشه برای این معنا

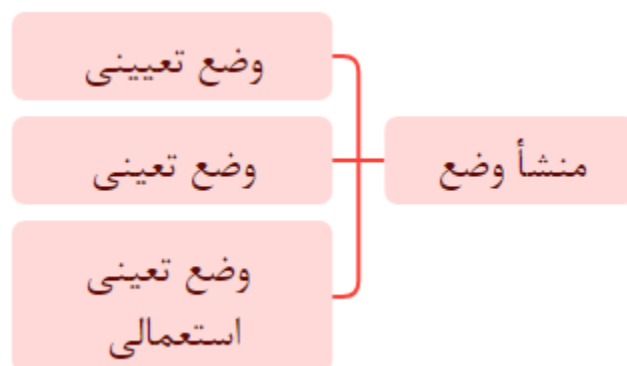
اما چون گاهی وقتها واضع معین نیست و از کثرت استعماله ، لذا از لفظ واضع استفاده نمی کنیم .

حالا می گیم به لحاظ لفظ چند تا تقسیم بندی داریم ، به لحاظ معنا چند تا تقسیم بندی داریم ، و به لحاظ منشا وضع چند تا تقسیم بندی داریم .



پس ما سه نوع تقسیم بندی در وضع داریم .

اما به لحاظ آخری ، یعنی اقسام لفظ به لحاظ منشاء وضع ، یعنی اون عاملی که باعث بشه این لفظه بشه برای این معنا ....

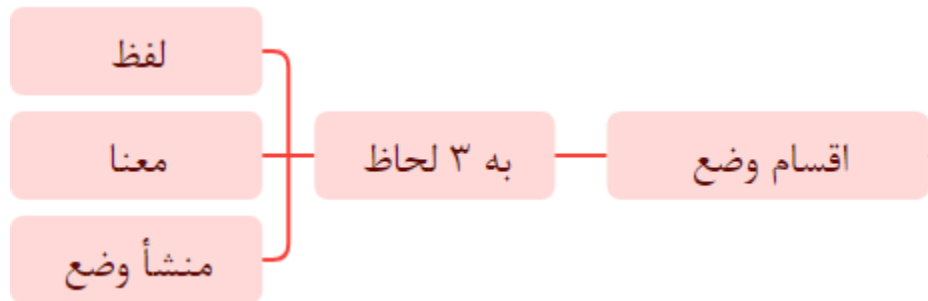


یا واضح معینه که اسمشو می داریم وضع تعینی که از لفظ تخصیص استفاده شده یا به واسطه ی کثرت استعمال این لفظ برای این معنا قرار گرفته مثل سیدخندان که واضح معینی نداریم و به آن می گیم وضع تعینی

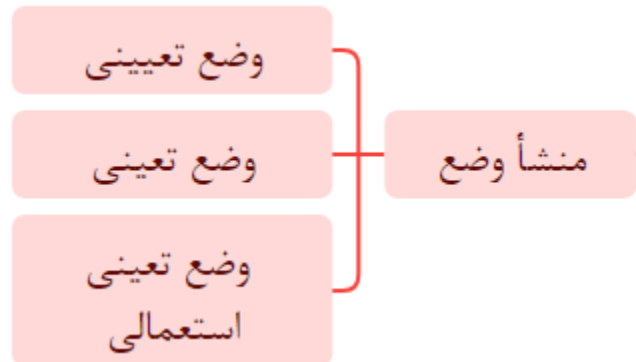
## خلاصه درس سوم



تعریف وضع: ارتباط دادن لفظ به معنا و اختصاص دادن لفظ به آن معنا را وضع می گویند.



### اقسام وضع به لحاظ منشأ وضع

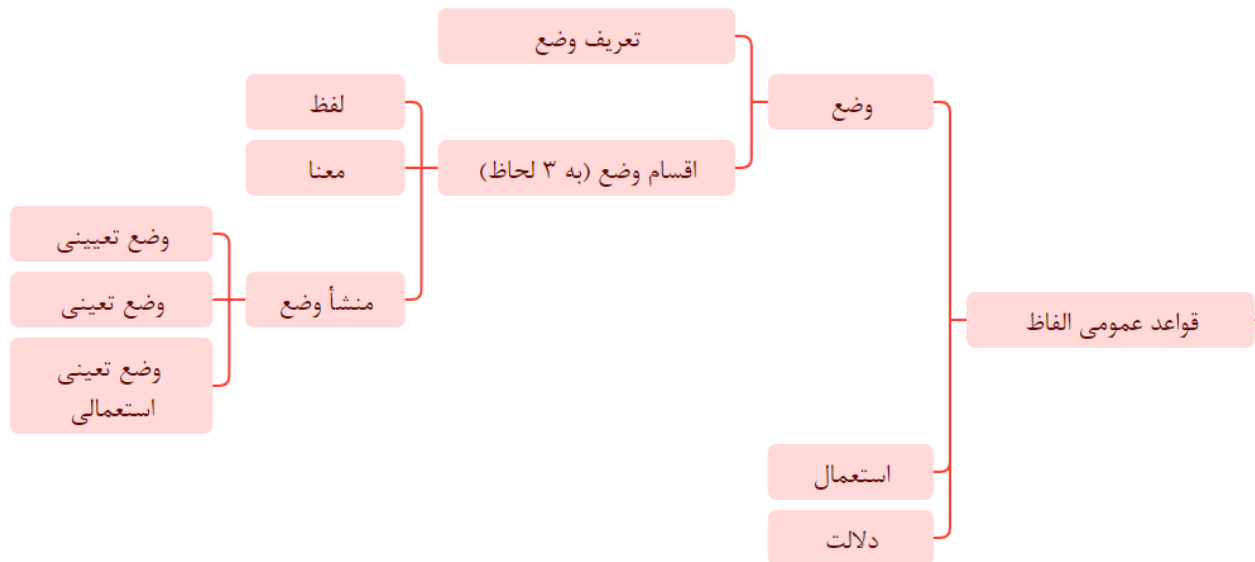


وضع تعینی : واضع معینه .

وضع تعینی : یا به واسطه ی کثرت استعمال این لفظ برای این معنا قرار گرفته مثل سیدخندان که واضع معینی نداریم .

پایان درس سوم

## درس چهارم:



### وضع تعیننی استعمالی

در تقسیم به لحاظ منشاء گفته شد ، یا واضح معین است که می شود **تعیننی** یا واضح معینی نیست و کثرت استعماله که می شود **تعیننی** و یا حالت سومی است که این تعریف مختص صاحب کفایه است .

صاحب کفایه اینجا نظر متفاوتی داره که می گه ما یک وضع دیگه ای داریم که می شه **وضع تعیننی استعمالی** .



یعنی اینجا این مورد را هم اضافه می کنه ، مثل **صلاة** که قبلا به معنای دعا بود و پیغمبر آن را به معنای نماز به کار برد و از آنجا به بعد از معنای دعا به نماز تغییر کرد و مرحوم آخوند اسم این نوع وضع را ، وضع تعیینی استعمالی گذاشته است .

### فرق تعیینی با تعیینی استعمالی :

اگر اعلام رسمی بشه می شه **تعیینی** اما اگر استعمال کنه به قصد تعیین می شه :

### تعیینی استعمالی

از Noormags برای دسترسی به مقالات علمی - پژوهشی استفاده کنید .

### تقسیم وضع به لحاظ معنا:

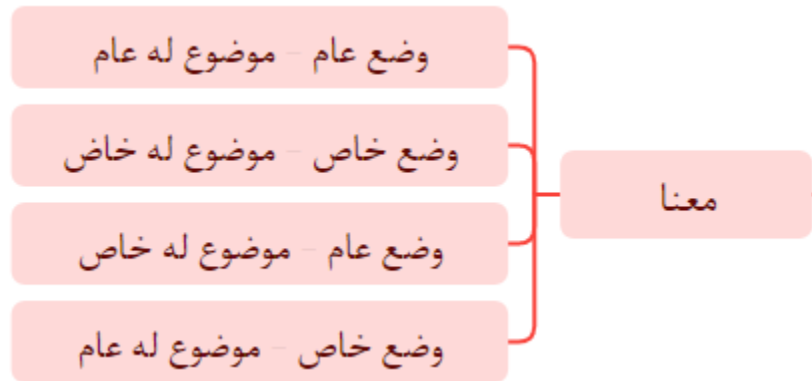
( این بحث ، خاصیت چندانی نداره و کلی از عمر طلبه را می گیرد و فهمیدن و جا افتادنش ساخته اما شما ، چون دکترا هستید لازمه یاد بگیرید و بدانید )

۱- وضع عام - موضوع له عام

۲- وضع خاص - موضوع له خاص

۳- وضع عام - موضوع له خاص

۴- وضع خاص - موضوع له عام



### وضع عام - موضوع له عام :

ما اول معنایی رو میاوریم در ذهنمون - بعدش لفظ رو به ذهنمون میاریم . بعد تو عالم ذهنمون این دو تا رو به هم پیوند می دیم و لفظ رو در برابر اون معنا قرار می دیم... اون معنایی که اول آوردم تو ذهنم یا معنای کلیه یا معنای جزئیه . اگر یک بچه بود می شه یک معنای جزئی . اما اگر مثل صندلی ، درخت ، انسان و ... بود می شه عام . برگردید به زمانی که برای اولین بار برای این موجود دو پا به طور کلی می خواد اسمی وضع بشه . پس اگر یک معنای کلی آوردم تو ذهنم می شه وضع ، عام ( موضوع له : آنچه که لفظ برای او وضع شد ، من یک معنای کلی آوردم و اتفاقا لفظ رو هم گذاشتم برای همین معنای کلی لذا می شه موضوع له ، عام )

### وضع خاص - موضوع له خاص :

اگر یک معنای جزئی ای رو تصور کردیم مثل همین بچه ای که به دنیا اومد که یک معنای جزئیه . من اینو آوردم تو ذهنم . لفظی رو هم قرار دادم برای همین معنای جزئی ؛ یعنی مثلا اگر اسم سعید رو گذاشتم روی این بچه درست می خواستم اسم سعید برای همین بچه باشه ، پس چون معنای جزئی تصور کردم می شه وضع ، خاص!

و چون لفظ هم دقیقا به همین معنای جزئی داره داده می شه ، می شه موضوع له خاص .

### وضع عام - موضوع له خاص :

اما کل دست اندازی برای این سومیه که می گه آقای واضع ! یک معنای کلی تصور کن ! بعد یک لفظی رو تصور می کنه که به همه ی این معنای کلی نداده! معنای کلی یعنی معنایی که دارای مصادیق مختلفه ! مثلا انسان به معنای کلی که شما و شما و شما و ... هر کدام یک مصداقشید . یعنی همه ما مصداق های این معنای کلی هستیم. وقتی معنای کلی انسان رو تصور می کنید مصداقهاشم تو دلشه . بعد شما اگر لفظ رو به کل اون معنای کلی ندید و به یکی از این مصداقش بدید .. یعنی اول معنای کلی رو تصور کردی بعد اومدی لفظ رو دادی به یکی از مصداقهاش بقیه اشم اینگار هیچ ! می گی اگر این اتفاق بفته چون شما معنای کلی تصور کردی ، می شه لفظ عام اما چون لفظ رو دادی به یک معنای جزئی می شه موضوع له خاص!

حالا دعوا سر همینه ! آیا چنین چیزی امکان داره ؟

آیا واقعا واضعی داشتیم که یک معنای کلی بیاره بعد لفظ رو بده به یکی از مصداقهاش و به معنای کلی نده؟

آقای مظفر و عده ای می گن بله داریم خوبشم داریم ! حروف این طوریند مثل : من البصره الی الکوفه ، ضمائر - موصولات - اسماء اشاره و امثال اینها...

آقای مظفر میگویند در همه اینها وضع عام - موضوع له خاص است . یعنی اول یک معنای کلی رو واضح تصور کرد ولی وقتی لفظ مِن رو خواست بده به اون معنای کلی ، نداد و داد به یکی از مصداقهاش! به خاطر همین ، مِن همیشه روی یک مصداق خاصه **من البصره الی الکوفه** ، لذا آیا مِن رو به طور کلی می تونی معنای عام براش استعمال کنی ؟ خیر ! معنای مِن رو وقتی استعمالش می کنی روی یک جزئی استعمالش می کنی .

آقای واضع ابتدائیت رو به طور کلی تصور کرد اما مِن را داد به یکی از مصداقهاش و به کلش نداد و شد وضع عام و موضوع له خاص .

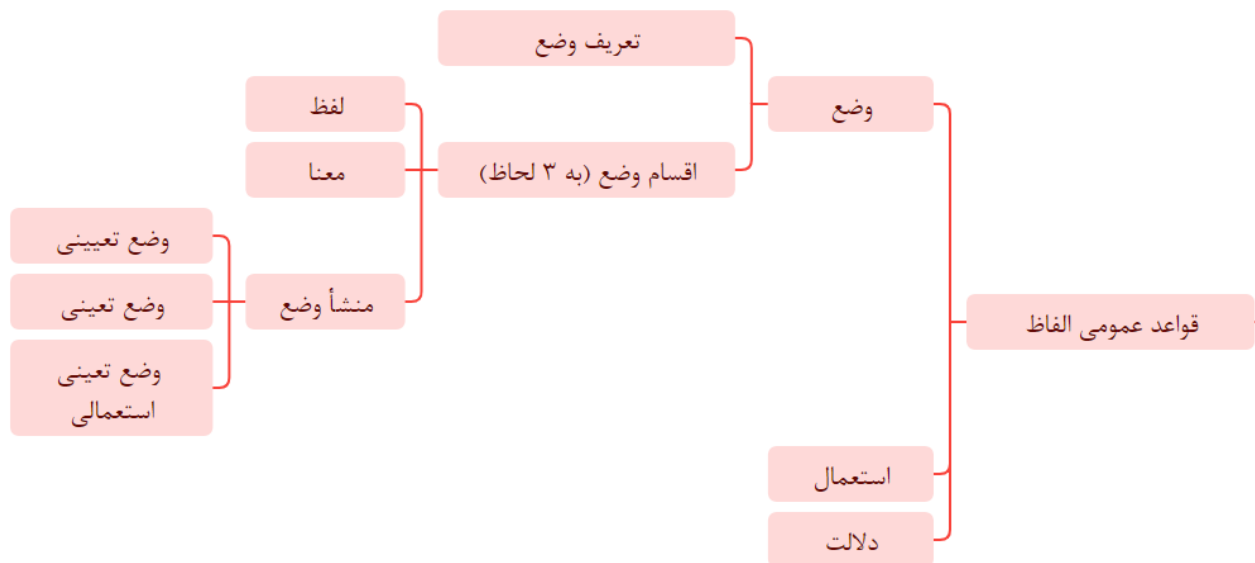
اما آقای صاحب کفایه آمده است چندین درس در مورد معنای حرفی از همین کتاب رو اختصاص داده تا زیراب این نظریه را بزنه که بگه آقا این حروفم که شما می بینید اینها هم وضع عام - موضوع له عام است . لذا از نظر صاحب کفایه همین دو تا تقسیم بندی رو بیشتر نداریم .

### اما چهارمی ( یعنی وضع خاص - موضوع له عام ) :

اصلا آخوند قسم چهارم رو مطرح نمی کنه یعنی کلا اصلا نداریم همچین چیزی ولی آقای مظفر میاره اما می گه محال است و می گه استحاله ی قسم رابع و می گه قسم چهارم اصلا نمی شه . یعنی اول یک معنای جزئی در ذهن بیاوریم و بعد این لفظ را در برابر یک کلی بیاوریم . امام خمینی معتقد است قسم سوم محال است و یا اگر قسم سوم را محال ندانیم بایستی قسم چهارم را هم محال ندانیم .

کتاب سیاحت شرق مرحوم قوچانی که از شاگردهای مرحوم آقای قاضی بوده است رو بخونید . سیاحت غربش هم مربوط به زندگی آخرتیشه ...

## خلاصه درس چهارم



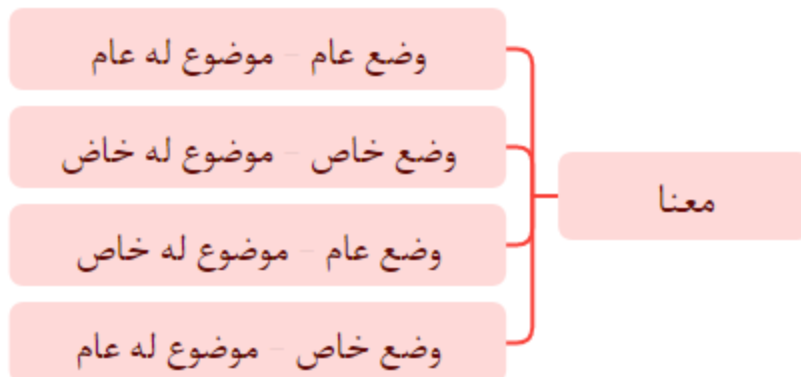
## وضع تعینی استعمالی

فرق تعینی با تعینی استعمالی :

اگر اعلام رسمی بشه می شه تعینی اما اگر استعمال کنه به قصد تعیین ، می شه :

تعینی استعمالی

### تقسیم وضع به لحاظ معنا



#### وضع عام - موضوع له عام :

معنایی که اول آوردم تو ذهنم اگر یک معنای کلی بود مثل صندلی ، درخت ، انسان و ... بود می شه وضع ، عام و آنچه که لفظ برای او وضع شد ، اگر من یک معنای کلی را برای او اراده کردم و اتفاقا لفظ رو هم گذاشتم برای همین معنای کلی لذا می شه موضوع له ، عام )

#### وضع خاص - موضوع له خاص :

اگر یک معنای جزئی ای رو تصور کردیم و لفظی رو هم قرار دادیم برای همین معنای جزئی ، چون معنای جزئی تصور کردم می شه وضع ، خاص ! و چون لفظ هم دقیقا به همین معنای جزئی داده می شه ، می شه موضوع له خاص .

## وضع عام - موضوع له خاص :

آقای واضع ، یک معنای کلی تصور می کند ! بعد یک لفظی رو تصور می کنه که به همه ی این معنای کلی که دارای مصادیق مختلفه نداده و به یکی از این مصداقهاش بدهد ؛ یعنی اول معنای کلی رو تصور کردی بعد اومدی لفظ رو دادی به یکی از مصداقهاش ؛ لذا چون شما معنای کلی تصور کردی ، می شه لفظ عام اما چون لفظ رو دادی به یک معنای جزئی می شه موضوع له خاص!

و حالا دعوا سر همینه ! که آیا چنین چیزی امکان داره ؟

آقای مظفر و عده ای می گن بله! حروف این طوریند مثل : من البصره الی الکوفه ، ضمائر - موصولات - اسماء اشاره و امثال اینها... در همه اینها وضع عام - موضوع له خاص است . یعنی اول یک معنای کلی رو واضع تصور کرد ولی وقتی لفظ من رو خواست بده به اون معنای کلی ، نداد و داد به یکی از مصداقهاش! به خاطر همین ، من همیشه روی یک مصداق خاصه . لذا معنای من رو وقتی استعمالش می کنی روی یک جزئی استعمالش می کنی .

آقای واضع ابتدائیت رو به طور کلی تصور کرد اما من را داد به یکی از مصداقهاش و به کله نداد و شد وضع عام و موضوع له خاص .

اما آقای صاحب کفایه سعی کرده است تا این نظریه را رد کند . لذا از نظر صاحب کفایه همین دو تا تقسیم بندی رو بیشتر نداریم .

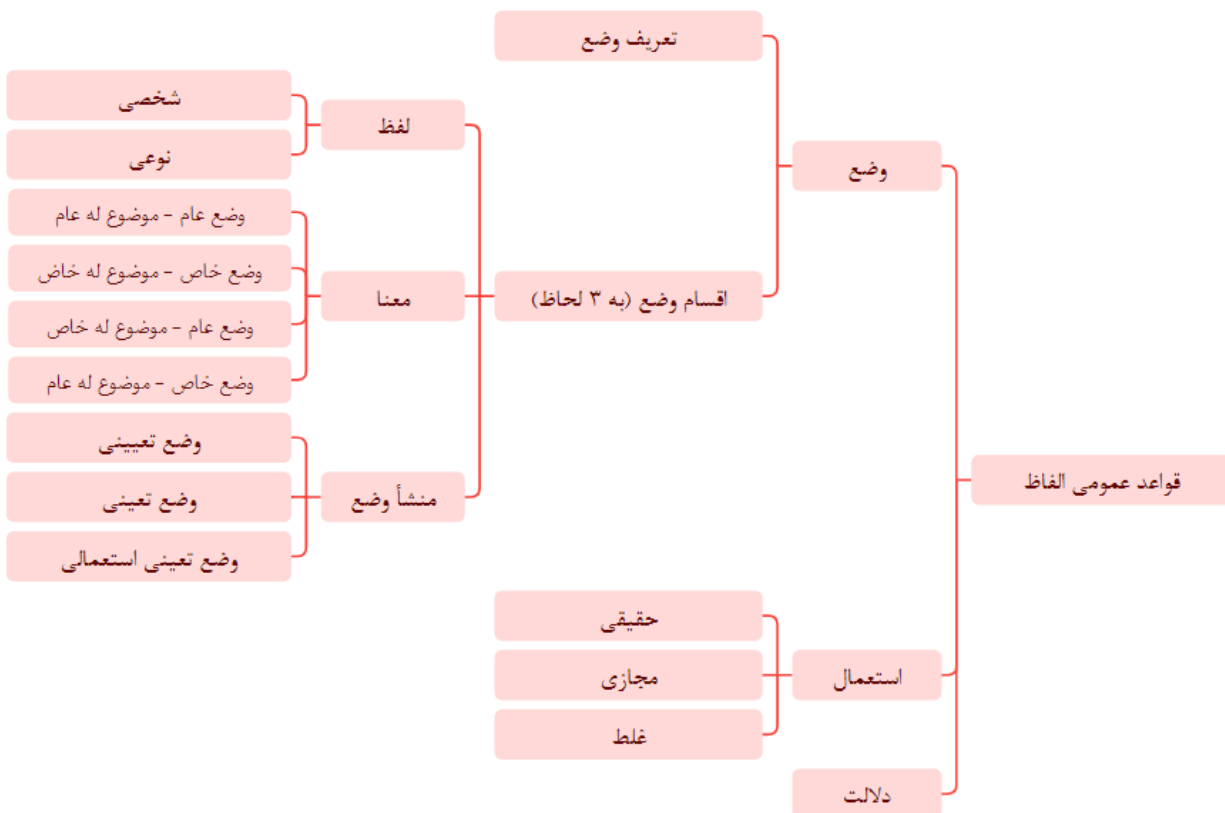
اما چهارمی ( یعنی وضع خاص - موضوع له عام ) :

اصلاً از نظر آخوند قسم چهارم رو اصلاً نداریم و آقای مظفر هم می‌گه محال است و می‌گه استحاله‌ی قسم رابع. امام خمینی معتقد است قسم سوم محال است و یا اگر قسم سوم را محال ندانیم بایستی قسم چهارم را هم محال ندانیم.

پایان درس چهارم



درس پنجم :



مرور بحث :

گفتیم قواعد یا مباحث عمومی الفاظ به سه حوزه تقسیم می شه : وضع - استعمال - دلالت .

وضع رو تعریف کردیم و بعد هم تقسیم کردیم و گفتیم تقسیمش هم به سه لحاظه :

به لحاظ منشأ وضع - به لحاظ معنا - و به لحاظ خود لفظ

بعد ، به لحاظ منشأ وضع تقسیم شد به تعیننی و تعینی و تعیننی استعمالی

معنا هم که در آن ۴ تا بود :

وضع عام - موضوع له عام

وضع خاص - موضوع له خاص

وضع عام - موضوع له خاص

وضع خاص - موضوع له عام

و به لحاظ لفظ هم می شه شخصی و نوعی که در این مورد :

لفظ شخصی :

یا شخص لفظ رو می گذاریم در مقابل معنا ( شخصی ) بدون هیچ دخل و تصرفی .  
مثلا از بچگی به دنیا اومده اسمشو می گذاریم سعید . خود همین کلمه ی سعید ( یعنی س-ع-ی-د ) یا کتاب ، دیوار و ...

لفظ نوعی :

اما نوعی یه قالب ، یه وزن ، یه هیئت ... یه قالب رو در برابر معنا قرار می دیم !  
مثل هیئت افعل برای امر ( تا دلالت کند بر امر ) یا مثلا برای ماضی از قالب فعل استفاده می کنیم . یا قالب ها ی استفهام ، تعجب ، مبالغه و ...

این قالب ها و هیئتها را می گوییم وضع نوعی .

## تعدد وضع

یک بحث دیگه در وضع داریم و اون هم تعدد وضع است :

یعنی وضع یک لفظ برای چند معنا .

یعنی مثلا آیا می شود لفظ شیر رو یک بار برای حیوان جنگل وضع کرد و یک بار برای مایعی که نوشیدنی است و یک بار هم وضع شود برای شیئی که آب را کنترل می کند؟

بله ، می شود ! پس یک لفظ می تونه تعدد وضع داشته باشه .

الان بحث مجاز نیست و مجاز اصلا در دنیای وضع نمیاد. پس هر وقت لفظی بر معنایی وضع شد این استعمال لفظ بر اون معنا حقیقه . لفظ عین چندین معنا دارد ( ۷۰ معنا ) حالا اگر یک لفظی داشتیم با چندین معنا ، بهش می گیم **اشتراک لفظی**

یعنی یک لفظ با چندین معنا .

و اگر یک معنا و چند لفظ باشد به این می گویند **ترادف** .

پس نقطه ی مقابل اشتراک لفظی ترادف است نه اشتراک معنوی !

## حالا اشتراک معنوی چیست؟؟

اصلا در اشتراک معنوی سراغ الفاظ نرید . لفظ هر چی می خواد باشه باشه !  
 بحث ، بحث معناست و مصادیق ! یعنی یک معنای کلی داریم . این معنا مصادیق  
 مختلف داره و مصادیق با هم ، توی اون معنا مشترکند که بهش می گن **اشتراک  
 معنوی** .

مثل انسان که ماها همه مصداقهاشیم و همه در یک معنا یعنی انسان بودن مشترکیم .  
 مثلاً خورشید و لامپ و شمع همه در یک حقیقت مشترکند و اون هم نور بودنه اما  
 مصداقهای مختلف دارد .  
 پس مصادیق با هم در یک معنا اشتراک دارند .

دقت کنید :

اشتراک لفظی اگر داشتیم یعنی همه معناهامون اصلیه و مجازی در کار نیست . در  
 اشتراک لفظی حتما قرینه می خوایم و بدون قرینه اگر از لفظ مشترکی استفاده کنیم  
 هیچ فایده ای ندارد و هیچ اصلی مشکل رو حل نمی کنه . در حالی که در حقیقت و  
 مجاز هم قرینه می خوایم اما اگر در آنجا قرینه نبود ، یک اصلی داریم که مشکل رو  
 حل می کنه ..

در **اشتراک معنوی** هم مصداق ها یا مشککند یا متواطی .

اگر مصداق ها جدا جدا باشند مثل انسان که هر کدام از افراد آن مستقل اند و به  
 دیگری کار ندارند می شود **متواطی** . اما اگر شدت و ضعفی بود و مراتبی بود مثل نور

می شود مشکک و فرقتشون می شود در شدت و ضعفشون و می گن مشکک چون آدم رو به شک می اندازد .

## استعمال

اما بریم سراغ کلمه استعمال :

**استعمال** یعنی به کار بردن یک لفظ برای افاده ی یک معنا .



اقسام استعمال :

- حقیقی : اگر ما لفظ رو در همون معنایی به کار بردیم که لفظ را برای آن معنا وضع کرده ایم ( در معنای واقعی خودش ) می شود استعمال حقیقی .  
(استعمالُ لفظٍ فی ما وُضع له .)

- مجازی : اما اگر لفظی را در معنایی استعمال کنیم که برای آن وضع نشده باشد و بعبارتی استعمال لفظ در غیر معنای اصلیش ، مثل این که می گم شیری را دیدم اما منظورم از آن حسن آقاست ...

پس مجازی اینه که شما لفظ رو در غیر معنای اصلیش استعمال کنی.

(استعمالُ لفظٍ فی غیر ما وُضع له .)

- آیا ما چنین اجازه ای داریم ؟ نه ! مگر با رعایت دو شرط :

۱- تناسب بین این معنا و معنای حقیقی      ۲- پذیرش طبع سالم

- **استعمال غلط** : یعنی لفظ رو در غیر معنای اصلیش استعمال کنی ، هیچ کدام از این دو تا شرط رو هم نداشته باشه . پس استعمال لفظ در غیر معنای اصلی بدون رعایت شرائط..

در قصه ی استعمال ، یک بحثی که ما داریم بحث شکه .

این که یک لفظی در یک معنا استعمال می شه و ما شک می کنیم که این معنای اصلی لفظه یا معنای مجازیشه ؟

اصلا این لفظ برای این معنا وضع شده یا نشده ؟ که اگر لفظ برای این معنا وضع شده باشه ، می شه استعمال حقیقی و اگر لفظ برای این معنا وضع نشده باشه ، می شه استعمال مجازی ؛ لذا مابین حقیقت و مجاز شک می کنیم .

فعلا از دنیای وضع و استعمال خارج نشید .

در دلالت ، خود متکلم هم میاد وسط گود . پس فعلا کاری به متکلم و این که چه قصدی داره نداریم . پس لفظی در معنایی استعمال شده و من شنونده نمی دونم این لفظ مال این معنا هست یا خیر؟ اگر مال این معنا نباشه می شه استعمال مجازی. حالا که چنین شکی دارم باید چه کار کنم؟؟

### یک یادگار از استاد :

شما ۳ تا شک در اصول دارید ؛ یعنی در بحث های اصولی با ۳ تا شک مواجه می شویم یا بعبارتی ، ۳ مرحله شک را شما در اصول طی می کنید :

اولیش همینجاست که یک لفظی به کار برده می شه و من شک می کنم که این در معنای حقیقیشه یا مجازیش !؟

مثلا لفظ اسد رو استعمال کرده برای حیوان جنگل و من شک می کنم که واقعا برای حیوان جنگل وضع شده یا مجازاً بهش می گن اسد ؟؟

یا مثلا صعید را استعمال شده برای سنگ یا خاک و من نمی دونم واقعا این لفظ صعید واقعا وضع شده برای لفظ زمین یا این که وضع نشده !؟

این اولین مرحله ی شک در اصوله . این اولین شک راه حلش چیه ؟

### می ریم سراغ علائم حقیقت و مجاز :

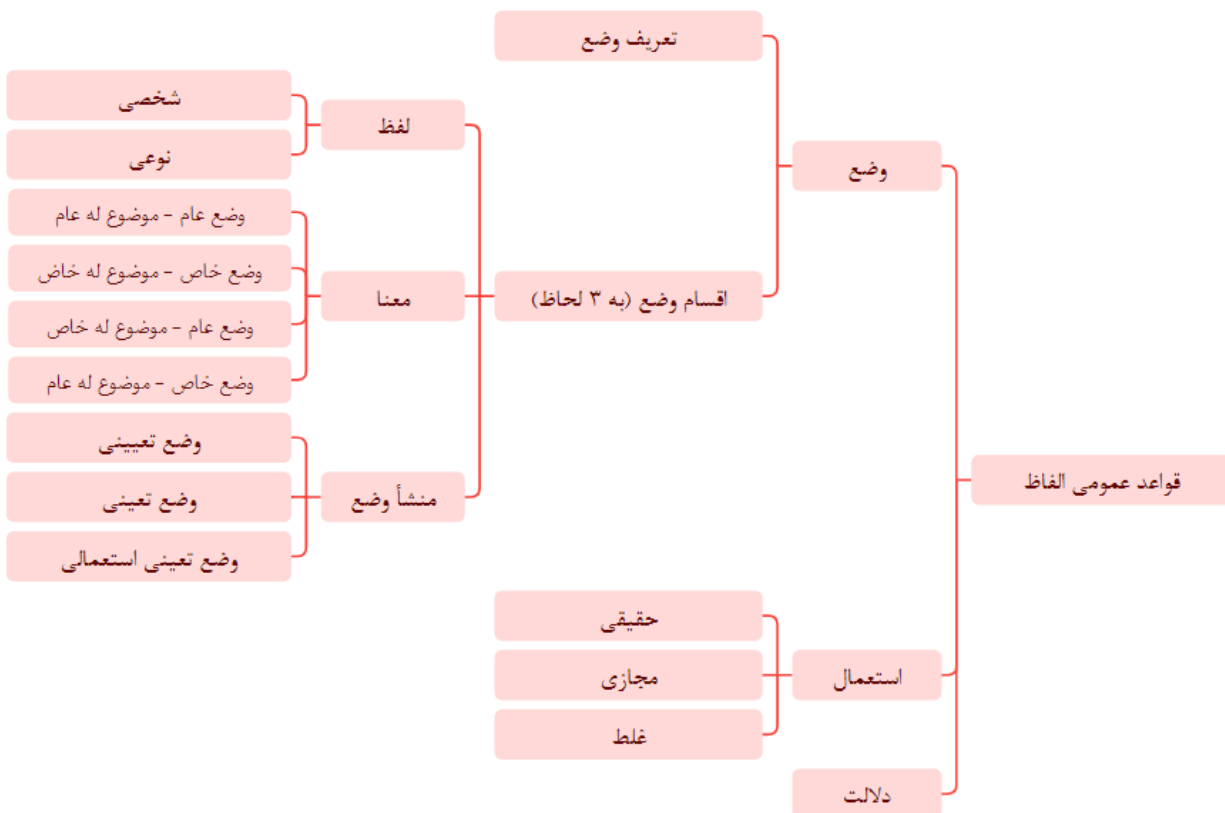
دومین شک مربوط می شه به دنیای دلالت که اون هم اینه که دومین مرحله ی شک ، شک در مراد متکلمه . یعنی شما وضع ها را می دونی و معنای حقیقی و مجازی رو می دونی . ولی آقای متکلم لفظی را به کار می بره و شما نمی دونی مقصودش چیه ؟

قصدهش چیه ؟ یعنی در منظور متکلم شک داری . که در اینجا اگر شک کردی می ری سراغ اصول لفظیه .

و شک دیگه ای هم داریم که آن شک در خود حکمه که اینجا می ریم سراغ اصول عملیه . و این همان شکی است که شیخ انصاری تحت عنوان شک به آن پرداخته است.



## خلاصه درس پنجم



وضع به لحاظ لفظ می شه شخصی و نوعی :

### لفظ شخصی :

خود لفظ رو می گذاریم در مقابل معنا ( شخصی ) بدون هیچ دخل و تصرفی . مثلا از بچگی به دنیا اومده اسمشو می گذاریم سعید .

### لفظ نوعی :

در لفظ نوعی یک قالب رو در برابر معنا قرار می دیم !

مثل هیئت افعل برای امر ( تا دلالت کند بر امر ) یا قالب فعل برای فعل ماضی.

این قالب ها و هیئتها را می گوییم وضع نوعی .

## تعدد وضع

یعنی وضع یک لفظ برای چند معنا . مثل وضع شیر برای سه معنای حقیقی .

مجاز اصلا در دنیای وضع نمیاد.

اگر یک لفظی داشتیم با چندین معنا ، بهش می گیم اشتراک لفظی

و اگر یک معنا و چند لفظ باشد به این می گویند ترادف .

نقطه ی مقابل اشتراک لفظی ترادف است نه اشتراک معنوی !

### حالا اشتراک معنوی چیست؟؟

در اشتراک معنوی سراغ الفاظ نرید . یک معنای کلی داریم که این معنا مصادیق مختلف داره و مصادیق با هم ، توی اون معنا مشترکند که بهش می گن اشتراک معنوی . مثل انسان که همه مصداقهای آن هستیم و همه در یک معنا یعنی انسان بودن مشترکیم . یا مثلاً خورشید و لامپ و شمع همه در یک حقیقت مشترکند و اون هم نور بودنه اما مصداقهای مختلف دارد . پس مصادیق با هم در یک معنا اشتراک دارند .

نکته : در اشتراک لفظی همه ی معناها مون اصلیه و مجازی در کار نیست .

همچنین در اشتراک لفظی حتما قرینه می خوایم و بدون قرینه ، اگر از لفظ مشترکی استفاده کنیم هیچ فایده ای ندارد و هیچ اصلی مشکل رو حل نمی کنه . در حالی که

در حقیقت و مجاز هم ، قرینه می خواهیم اما اگر در آنجا قرینه نبود ، یک اصلی داریم که مشکل رو حل می کنه .

در اشتراک معنوی هم مصداق ها یا مشککند یا متواطی .

اگر مصداق ها جدا جدا باشند مثل انسان که هر کدام از افراد آن مستقل اند و به دیگری کار ندارند می شود متواطی . اما اگر شدت و ضعفی بود و مراتبی بود مثل نور می شود مشکک و فرقشون می شود در شدت و ضعفشون و می گن مشکک چون آدم رو به شک می اندازد .

## استعمال

استعمال یعنی به کار بردن یک لفظ برای افاده ی یک معنا .

اقسام استعمال :



- حقیقی : (استعمال لفظ فی ما وُضع له .)

اگر ما لفظ رو در همون معنایی به کار بردیم که لفظ را برای آن معنا وضع کرده ایم ( در معنای واقعی خودش ) می شود استعمال حقیقی .

- مجازی : (استعمال لفظ فی غیر ما وضع له .)

اما اگر لفظی را در معنایی استعمال کنیم که برای آن وضع نشده باشد و بعبارتی استعمال لفظ در غیر معنای اصلیش . مثل این که می گم شیری را دیدم اما منظورم از آن حسن آقاست ... پس مجازی اینه که شما لفظ رو در غیر معنای اصلیش استعمال کنی.

- در چه صورتی مجازیم لفظی را در غیر معنای اصلیش استعمال کنیم ؟

در صورت رعایت دو شرط :

۱- وجود تناسب بین این معنا و معنای حقیقی      ۲- پذیرش طبع سالم

- استعمال غلط : یعنی لفظ رو در غیر معنای اصلیش استعمال کنی ، هیچ

کدوم از این دو تا شرط رو هم نداشته باشه . پس استعمال غلط یعنی استعمال لفظ در غیر معنای اصلی بدون رعایت شرائط..

در استعمال یک بحث شک داریم :

این که یک لفظی در یک معنا استعمال می شه و ما شک می کنیم که این معنای اصلی لفظه یا معنای مجازیشه ؟ و اصلا این لفظ برای این معنا وضع شده یا نشده ؟

اگر لفظ برای این معنا وضع شده باشه ، می شه استعمال حقیقی و اگر لفظ برای این

معنا وضع نشده باشه ، می شه استعمال مجازی ؛ لذا یک وقتی مابین حقیقت و مجاز

شک می کنیم . حالا که چنین شکمی دارم باید چه کار کنم؟؟

در بحث های اصولی با ۳ تا شک مواجه می شویم :

۱- یک لفظی به کار برده می شه و من شک می کنم که این در معنای حقیقیشه یا

مجازیش؟! راه حل : علائم حقیقت و مجاز .

۲- مربوط به دنیای دلالت است یعنی شک در مراد متکلم . یعنی شما وضع ها را

می دونی و معنای حقیقی و مجازی رو می دونی . ولی آقای متکلم لفظی را به

کار می بره و شما نمی دونی مقصودش چیه ؟ راه حل : در اینجا اگر شک کردی

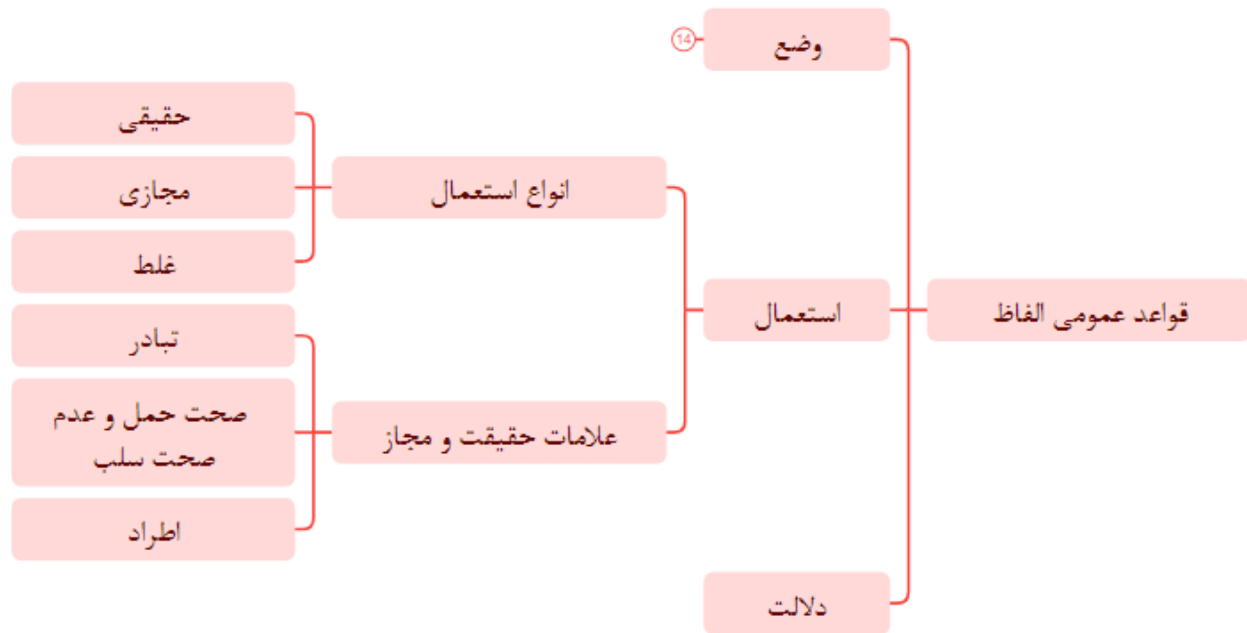
می ری سراغ اصول لفظیه .

۳- شک در خود حکم ، که اینجا می ریم سراغ اصول عملیه و این همان شکی

است که شیخ انصاری تحت عنوان شک به آن پرداخته است.

پایان درس پنجم

## درس ششم:



بعضی وقتها مشکلی پیش میاد . لفظی در معنایی استعمال شده اما ما شک می کنیم که آیا این لفظه مال این معناست یا مال این معنا نیست؟ به تعبیری اینجا استعمالمون حقیقیه یا مجازی؟ اگر استعمالمون مال این معنا نباشه استعمالمون می شه استعمال مجازی . حالا از کجا از این وضعیت بیایم بیرون ؟

یک علاماتی داریم به نام علامات حقیقت و مجاز .

با استفاده از این علاماته که ما می تونیم تشخیص بدیم که استعمال حقیقیه یا مجازیه. این علامات چیا هستند؟؟ ۱- تبادر ۲- صحت حمل و عدم صحت سلب ۳- اطراد

تبادر : یعنی سبقت گرفتن و پیشی گرفتن ؛ یعنی یک معنا سبقت می گیره و زودتر به ذهن ما میاد . مثلا می گیم اسد ، می گیم اولین معنا که به ذهن ما میاد چیه ؟

در اینجا اولین معنا که به ذهنم آمد می گم این معنا به ذهنم تبادر شد . اولین معنا که تبادر می شه ، می شه همون معنی اصلی لفظ .

اما دومین علامت ، صحت حمل و عدم صحت سلب

مثال برای صحت حمل : مثلا می گیم اسد برای حیوان جنگل وضع شده یا نشده ؟ شما حیوان جنگل را موضوع قرار می دید ، بعد می گید این حیوان جنگل اسد است . این موجود اسد است . حالا می گیم این کفایت نمی کنه ، ببین می تونی سلبش کنی یا نه ؟ **نباید بتونی سلبش کنی وگرنه مال این معنا نیست !** پس می گی این حیوان جنگل اسد نیست ! می تونی اینو بگی؟؟؟ اگر نمی شه پس نشون می ده که مال همون است . این علامت حقیقه .

اما در مورد انسان شجاع اگر بگی اسد.. می تونی بگی این انسان شجاع اسد نیست! پس برای انسان شجاع وضع نشده و حقیقی نیست بلکه مجازی است .

تعریف :

در مورد لفظی که شک داریم برای معنایی وضع شده یا نشه ، ابتدا لفظ را بر آن معنا حمل می کنیم . اگر حملش صحیح بود این نشانه ای از حقیقت است و در مرحله ی بعد لفظ را از آن معنا سلب می کنیم و می گوییم این حیوان جنگل اسد نیست . اگر سلبش صحیح نبود ، آنگاه این صحت حمل و عدم صحت سلب علامت حقیقت است .

**اطراد:** یعنی شیوع و فراگیری ؛ یعنی شما اگر لفظی را در همه حالات و شرایط برای معنایی استفاده کردید ، این نشانه ی آن است که این لفظ برای همان معناست ؛ اما

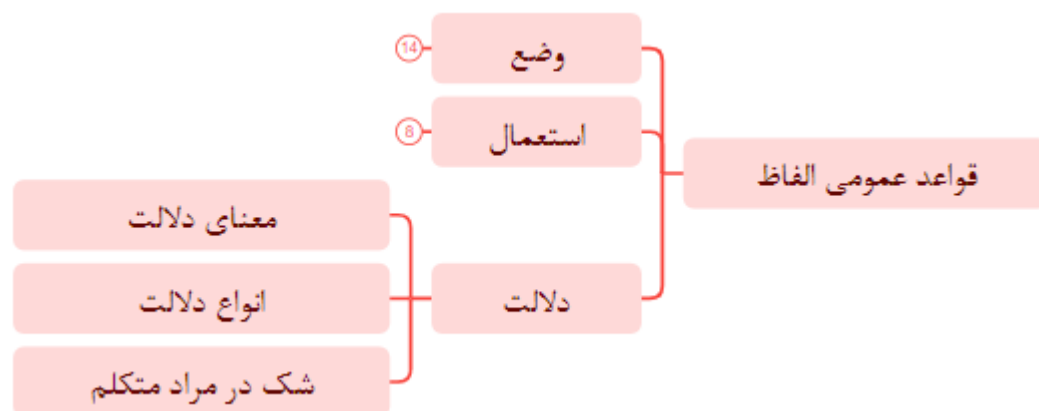
اگر در حالتی استفاده کردید و در حالتی دیگر استفاده نکردید ، این نشان می دهد که این لفظ برای اون معنا نیست .

مثلا می گید شیر حتی اگر مرده باشد ، بغرد ، بجنگد ، و در همه ی حالات... بهش می گید شیر ! اما برای انسان شجاع ، اگر بترسد می گید شیر؟؟ پس اگر در همه ی حالات لفظی رو برای معنایی به کار ببرید این نشان می ده که اطراد نشانه ی خوبیه .

بعبارتی شیر ، مرده اش هم شیره ! اما آیا فلان شخص در همه ی حالات شیره ؟؟

اما دلالت...

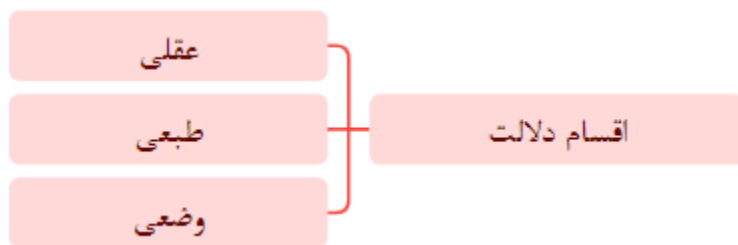
## دلالت



**معنای دلالت:** این که ما از یک چیزی به چیزی دیگری منتقل می شویم . از لفظی به یک معنایی منتقل شدن ؛ به این می گن دلالت ! مثلا دیدن جای پای در بیابان که دلالت بر این است که شخصی از این جا رد شده است . دود می شه دال و آتش می شه مدلول و به این اتفاق که ذهن ما از دود رفت به سمت آتش بهش می گن دلالت .



## دلالت تقسیم بندی هایی دارد :



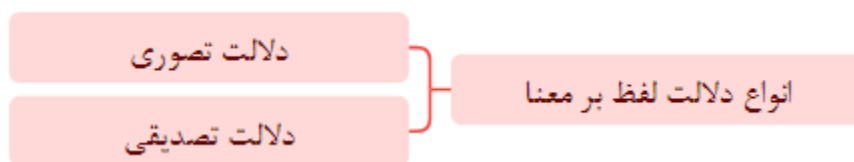
عقلی - مثل دلالت دود بر آتش

طبعی - مثل سرخ شدن چهره از خجالت ( طبیعت انسانها و ..)

وضعی - قراردادی مثل علائم راهنمایی رانندگی

دلالت الفاظ هم بر معانی ، دلالت وضعیه . ما گفتیم که به این بگید ماژیک یا به این بچه گفته بشه حسن !

## انواع دلالت لفظ بر معنا :



## دلالت تصویری :

به محض شنیدن لفظ ذهن به معنایی منتقل شود . کلمه ی آب رو وقتی می شنوید این کلمه بلافاصله ذهن شما رو می برد به سمت یک معنا .

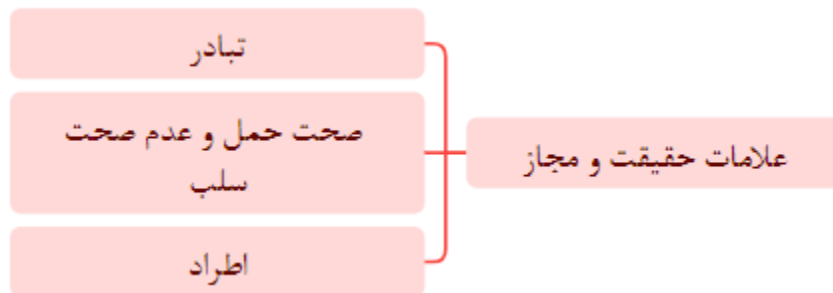
اما دلالت تصدیقی دلالتی است که متکلم ، معنایی را اراده کرده باشد ، قصد کرده باشد و در بیان این لفظ جدید داشته باشد. وقتی لفظی از متکلمی صادر شد و پشتش اراده و جدیدیت و قصد بود و بعد ، ذهن شما منتقل شد به یک معنا ، به این می گن دلالت تصدیقی .

حالا آقایون بعضی می گن دلالت تصویری دلالت نیست . یکی مثل آقای مظفر می گه این تداعی معانی است.

الدلالة تابعة للارادة . اگر پشت دلالت اراده باشد این می شود دلالت تصدیقی.

### خلاصه درس ششم

بعضی وقتها ما شک می کنیم که اینجا استعمالمون حقیقیه یا مجازی؟ که اگر استعمالمون مال این معنا نباشه استعمالمون می شه استعمال مجازی . راه حل : علامات حقیقت و مجاز . این علامات چیا هستند؟؟

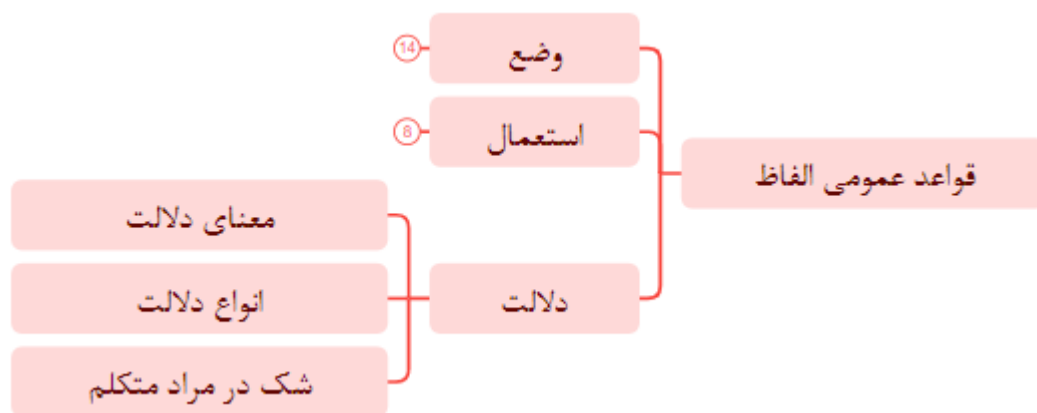


**تبادر:** یعنی سبقت گرفتن و پیشی گرفتن؛ یعنی یک معنا سبقت می‌گیرد و زودتر به ذهن ما میاد. مثلا اولین معنایی که با گفتن لفظ اسد به ذهن ما میاد که در این حالت می‌گم این معنا به ذهنم تبادر شد (یا متبادر شد). اولین معنا که تبادر می‌شه، می‌شه همون معنی اصلی لفظ.

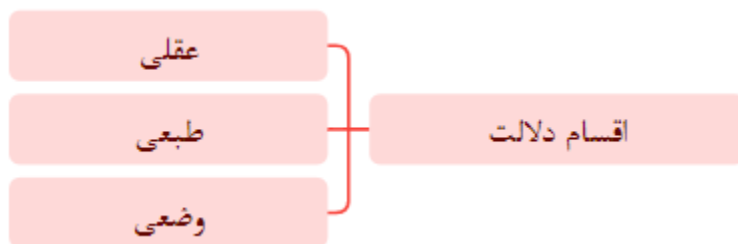
### صحت حمل و عدم صحت سلب

در مورد لفظی که شک داریم برای معنایی وضع شده یا نشه، ابتدا لفظ را بر آن معنا حمل می‌کنیم. اگر حملش صحیح بود این نشانه‌ای از حقیقت است و در مرحله‌ی بعد لفظ را از آن معنا سلب می‌کنیم و می‌گوییم این حیوان جنگل اسد نیست. اگر سلبش صحیح نبود، آنگاه این صحت حمل و عدم صحت سلب علامت حقیقت است.

**اطراد:** یعنی شیوع و فراگیری؛ یعنی شما اگر لفظی را در همه حالات و شرایط برای معنایی استفاده کردید، این نشانه‌ی آن است که این لفظ برای همان معناست؛ اما اگر در حالتی استفاده کردید و در حالتی دیگر استفاده نکردید، این نشان می‌دهد که این لفظ برای اون معنا نیست. مثلا می‌گید شیر حتی اگر مرده باشد، بغرد، بجنگد، و در همه‌ی حالات... بهش می‌گید شیر! اما برای انسان شجاع، اگر بترسد می‌گید شیر؟؟ پس اگر در همه‌ی حالات لفظی رو برای معنایی به کار ببرید این نشان می‌دهد که اطراد نشانه‌ی خوبیه.



**معنای دلالت:** این که ما از یک چیزی به چیزی دیگری منتقل می شویم . از لفظی به یک معنایی منتقل شدن ؛ به این می گن دلالت ! مثل دیدن جای پایی در بیابان که دلالت بر این است که شخصی از این جا رد شده است .



### اقسام دلالت :

عقلی - مثل دلالت دود بر آتش

طبعی - مثل سرخ شدن چهره از خجالت ( طبیعت انسانها و .. )

وضعی - قراردادی مثل علائم راهنمایی رانندگی

دلالت الفاظ هم بر معانی ، دلالت وضعیه .



## انواع دلالت لفظ بر معنا :

- دلالت تصویری

- دلالت تصدیقی

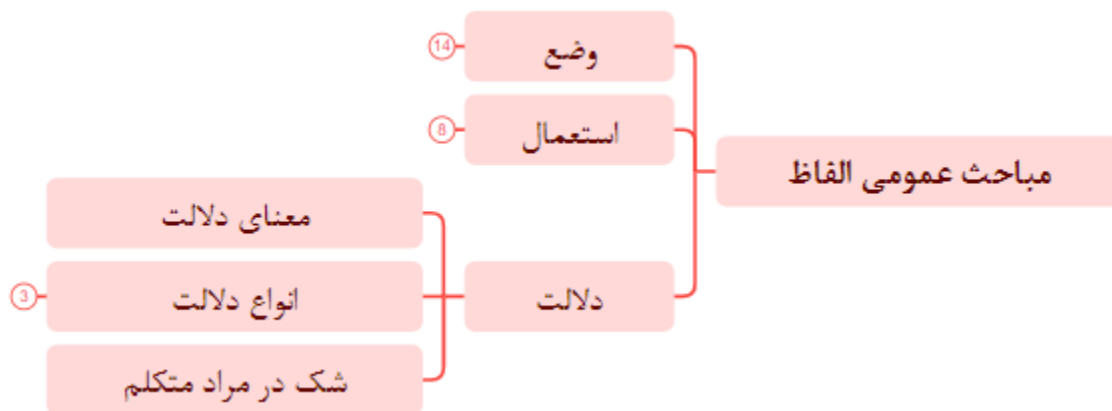
**دلالت تصویری** : به محض شنیدن لفظ ذهن به معنایی منتقل شود .

**دلالت تصدیقی** : دلالتی است که متکلم ، معنایی را اراده کرده باشد ، قصد

کرده باشد و در بیان این لفظ جدید داشته باشد. در این حالت ، وقتی ذهن شما منتقل شد به یک معنا ، به این می گن دلالت تصدیقی . **الدلالة تابعة للارادة** . پس اگر پشت دلالت اراده باشد این می شود دلالت تصدیقی.

پایان درس ششم

## درس هفتم :



گاهی ما معنای لفظ را می دانیم اما نمی دانیم قصد و مراد متکلم یا آنچه که از آن لفظ اراده کرده است چیست؟ مثلاً وقتی می گوید رأیتُ اسداً، نمی دانیم مقصود و مراد، شیر جنگل است یا مقصود متکلم حسن آقاست! ( به معنای فرد شجاع مثل شیر )  
در اینجا ما به سراغ اصول لفظیه می رویم...

### یادآوری :

جایی که ما هر چه تلاش کردیم حکمی پیدا نشد به سراغ اصول عملیه می رویم .

## مهمترین اصول لفظیه

- ۱- اصالة الحقيقة
- ۲- اصالة الاطلاق
- ۳- اصالة العموم
- ۴- اصالت عدم تقدير
- ۵- اصالة الظهور

### اصالة الحقيقة

هر لفظی یک معنای حقیقی دارد و یک معنای مجازی . حال متکلم لفظی را گفته ؛ اما هیچ قرینه ای وجود ندارد و ما نمی دانیم مراد متکلم چیست ؟ معنای حقیقی را اراده کرده یا معنای مجازی را ؟ مثلاً متکلم می گوید : رأیتُ الأسد . در اینجا اصل آن است که متکلم معنای حقیقی را اراده کرده است. ( اصالة الحقيقة )

### اصالت العموم

متکلم یک لفظ عام را استفاده کرده . مثلاً : لا اله الا الله ، لا رَجُلَ في الدار ( مردی در خانه نیست ) ، همه ی علما را اکرام کن ( آیا همه ی علما ، شامل عالم فاسق هم می شود ؟ )

این‌ها همه عموم هستند و متکلم آن را استفاده کرده و ما نمی‌دانیم متکلم، خاص را اراده کرده یا عام را (یعنی مثلاً، همه علما را اکرام کن) در اینجا با استفاده از اصل اصالة العموم می‌گوییم همه را اراده کرده است. (چه عالم فاسق و چه عالم صالح)

### اصالة الاطلاق

گاهی متکلم، لفظ را مطلق می‌گوید و ما نمی‌دانیم قصد مطلق است یا مقید و ما شک داریم که مراد متکلم از این که گفته یک مداد بخر مقید بوده یا مطلق؟ مثل این که شک کنیم مداد اتود خواسته یا ساده؟ چرا که مداد مطلق و مداد اتود مقید است. لذا در اینجا از اصل اصالة الاطلاق استفاده می‌کنیم و هر مدادی که بخواهیم می‌توانیم بخریم چون هیچ قیدی نیاورده است.

### اصالة عدم التقدير

گاهی متکلم، حرفی می‌زند و برخی از حرفها را حذف می‌کند ولی شنونده متوجه می‌شود. مثلاً یکی آدرسی را می‌پرسد. دیگری جواب می‌دهد نمی‌دانم از مغازه بپرس! در اینجا شک می‌کنیم که آیا همه ی حرف را زده یا کلمه ای را حذف کرده است و در تقدیر نیست در اینجا! پس، اصالت عدم تقدیر را جاری می‌کنیم.

در روایتی که استاد مثال زده اند: رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةُ أَشْيَاءَ، یک چیزی حذف شده به این صورت که: رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي (حکم یا عقوبت یا آثار) تِسْعَةُ أَشْيَاءَ



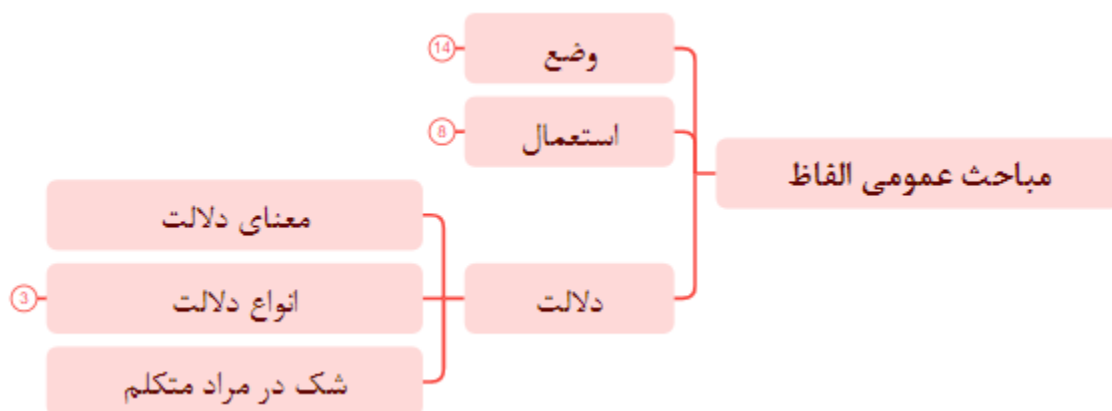
(که البته به نظر می‌رسد در اینجا اصالت عدم تقدیر جاری نشده! و جای بررسی بیشتر در کلام استاد را دارد)

## اصالة الظهور

برخی کلمات یک معنای ظاهری دارند و یک معنای غیر ظاهری دارند مثل الفاظ بعت - اشتريت. اما آیا در اجاره هم می‌توان از این الفاظ استفاده کرد؟ بله! می‌شود در شرایطی استفاده کرد. در اینجا ما شک می‌کنیم مراد متکلم از بعت - اشتريت اجاره بوده یا خرید و فروش؟ لذا در اینجا با اصل اصالة الظهور می‌گوییم معنای ظاهری مهم است و مقصود را از روی ظاهر حرف برداشت کرده و بعت را به معنای خرید و فروش برداشت می‌کنیم و اصالة الظهور را جاری می‌کنیم.

همه‌ی اصل‌ها مهم هستند اما همگی به اصالة الظهور بر می‌گردند و اصل، ظاهر کلمات هستند.

## خلاصه درس هفتم



گاهی ما معنای لفظ را می دانیم اما نمی دانیم قصد و مراد متکلم چه بوده است لذا در اینجا به سراغ اصول لفظیه می رویم...

### یادآوری:

جایی که ما هر چه تلاش کردیم حکمی پیدا نشد به سراغ اصول عملیه می رویم.

### مهمترین اصول لفظیه

- ۱- اصالة الحقيقة
- ۲- اصالة الاطلاق
- ۳- اصالة العموم
- ۴- اصالت عدم تقدير
- ۵- اصالة الظهور

## اصالة الحقیقة

هر لفظی یک معنای حقیقی دارد و یک معنای مجازی . حال متکلم لفظی را گفته ؛ اما هیچ قرینه ای وجود ندارد و ما نمی دانیم مراد متکلم چیست ؟ در اینجا اصل آن است که متکلم معنای حقیقی را اراده کرده است. ( اصالة الحقیقة )

## اصالت العموم

متکلم یک لفظ عام را استفاده کرده . مثل همه ی علما را اکرام کن ( آیا همه ی علما ، شامل عالم فاسق هم می شود ؟ ) و ما نمی دانیم متکلم ، لفظ خاص را اراده کرده یا عام را ؟ در اینجا با استفاده از اصل اصالة العموم می گوییم همه را اراده کرده است . ( چه عالم فاسق و چه عالم صالح )

## اصالة الاطلاق

گاهی متکلم ، لفظ را مطلق می گوید و ما نمی دانیم قصد مطلق است یا مقید و ما شک داریم که مراد متکلم از این که گفته یک مداد بخر مقید بوده یا مطلق ؟ مثل این که شک کنیم مداد اتود خواسته یا ساده ؟ چرا که مداد مطلق و مداد اتود مقید است . لذا در اینجا از اصل اصالة الاطلاق استفاده می کنیم و هر مدادی که بخواهیم می توانیم بخریم چون هیچ قیدی نیاورده است .

## اصالة عدم التقدير

گاهی متکلم ، حرفی می زند و برخی از حرفها را حذف می کند ولی شنونده در اینجا شک می کند که آیا متکلم همه ی حرف را زده یا کلمه ای را حذف کرده است ؟ پس اصالت عدم تقدير را جاری می کنیم .

## اصالة الظهور

برخی کلمات یک معنای ظاهری دارند و یک معنای غیر ظاهری دارند . مثل الفاظ بعث<sup>۱</sup> – اشتریت<sup>۲</sup> . اما آیا در اجاره هم می توان از این الفاظ استفاده کرد ؟ بله ! می شود در شرایطی استفاده کرد . پس در اینجا ما شک می کنیم مراد متکلم از بعث<sup>۳</sup> – اشتریت<sup>۴</sup> اجاره بوده یا خرید و فروش ؟ لذا در اینجا با اصل اصالة الظهور می گوییم معنای ظاهری مهم است و مقصود را از روی ظاهر حرف برداشت کرده و بعث<sup>۵</sup> را به معنای خرید و فروش برداشت می کنیم و اصالة الظهور را جاری می کنیم .

همه ی اصل ها مهم هستند اما همگی به اصالة الظهور بر می گردند و اصل ، ظاهر کلمات هستند .

پایان درس هفتم

درس هشتم:

## اصول لفظیه

اصول عملیه برای جایی است که دلیلی نداریم و نمی‌دانیم حکم چیست، اما در اصول لفظیه دلیل داریم (لفظ داریم) اما نمی‌توانیم از آن حکمی در بیاوریم و نمی‌دانیم مقصود شارع چیست؟

فرق بین اصول عملیه با اصول لفظیه چیست؟

### اصول عملیه:

در جایی که ابهام وجود دارد، دلیل وجود ندارد و حکم را نمی‌توانیم استخراج کنیم در اینجا به سراغ اصول عملیه می‌رویم.

### اصول لفظیه:

دلیل داریم، لفظ داریم، ولی نمی‌توانیم مقصود آن دلیل را بفهمیم لذا به سراغ اصول لفظیه می‌رویم تا مقصود و مراد متکلم را بفهمیم.

وقتی مجتهد می‌خواهد از اصولی استفاده کند در ابتدا باید ببیند این اصول حجیت دارند و معتبر است یا خیر؟

## یادآوری:

اصول فقه، ابزار استنباط است و قواعدی است که مجتهد به وسیله آن احکام را استنباط می‌کند و بعد از استنباط احکام توسط مجتهد این احکام به ۲ بخش تقسیم می‌شوند:

۱- بخش کلی: اگر این احکام کلی بود به آن قواعد فقه می‌گویند.

۲- بخش جزئی: اگر این احکام جزئی بود به آن فقه می‌گویند.

اصول لفظیه از کجا آمده تا تکلیف مجتهد را روشن کند؟

دلیل حجیت اصول لفظیه چیست؟

بنای عقلاء! همه ی عقلاء آن را پذیرفته اند و سیره و روش عقلاست و این دلیل روشنی برای عقلاست.

دلایل معتبر بودن بناء عقلا در حجیت اصول لفظیه

( دلایل ربط نظر شارع با بناء عقلا )

- ۱- محرز شود که عقلاء چنین بنایی دارند.
- ۲- شارع از عقلاء بلکه رئیس و خالق عقلاست.
- ۳- اگر شارع، نظری غیر از بناء عقلا داشت باید ابراز یا اظهار می‌کرد ( منع می‌کرد )
- ۴- عدم منع و ردع شارع از بناء عقلا دلیل بر موافقت او با بناء عقلاست.

## خلاصه درس هشتم

### اصول لفظیه

اصول عملیه برای جایی است که دلیلی نداریم و نمی دانیم حکم چیست ، اما در اصول لفظیه دلیل داریم ( لفظ داریم ) اما نمی توانیم از آن حکمی در بیاوریم و نمی دانیم مقصود شارع چیست ؟

فرق بین اصول عملیه با اصول لفظیه چیست ؟

در اصول عملیه برای استخراج حکم دلیل وجود ندارد اما در اصول لفظیه ، دلیل داریم اما نمی توانیم مقصود آن دلیل را بفهمیم .

بعد از استنباط احکام توسط مجتهد ، این احکام به ۲ بخش تقسیم می شوند :

۱- بخش کلی : اگر این احکام کلی بود به آن قواعد فقه می گویند .

۲- بخش جزئی : اگر این احکام جزئی بود به آن فقه می گویند .

دلیل حجیت اصول لفظیه چیست ؟

بنای عقلاء ! همه ی عقلاء آن را پذیرفته اند و سیره و روش عقلاست و این دلیل روشنی برای عقلاست .

## دلایل معتبر بودن بناء عقلا در حجیت اصول لفظیه

### ( دلایل ربط نظر شارع با بناء عقلا )

- ۱- محرز شود که عقلاء چنین بنایی دارند .
- ۲- شارع از عقلاء بلکه رئیس و خالق عقلاست .
- ۳- اگر شارع ، نظری غیر از بناء عقلا داشت باید ابراز یا اظهار می کرد ( منع می کرد ) .
- ۴- عدم منع و ردع شارع از بناء عقلا دلیل بر موافقت او با بناء عقلاست .

پایان درس هشتم



## درس نهم :

### الفاظ شرعی

آیا شارع مقدس برای معانی ای که خود اختراع کرده الفظی را وضع کرده یا خیر؟

مثلاً پیامبر یک عملی را می خواست یاد بدهد که مثلاً اول وضو بگیر ، رو به قبله بایست و این سوره و ذکرها را به این ترتیب بخوان . حال برای این عمل چه اسمی بگذاریم؟؟

آیا شارع برای این اعمال ، الفظی را وضع کرده یا خیر؟

اگر در پاسخ بگوییم بله ، لفظی را وضع کرده و گفته این لفظ را در این معنا وضع کردیم به این می گویند **حقیقت شرعی** . ( یعنی در زمان تشریح ، لفظ برای این معنا وضع شده است . مثل همان وضع نام آزادی برای میدان آزادی )

اگر در پاسخ بگوییم در زمان پیامبر این کار صورت نگرفته و لفظی وضع نشده است و بعد از دوره ی تشریح به قدری افراد از این لفظ استفاده کرده اند که این لفظ برای این معنا وضع شده است به این **حقیقت متشرعه** می گویند .

### استعمال اعم از حقیقت و مجاز است

شارع یک سری معانی را اختراع کرده ، حال این کار اسم می خواهد . اگر برای این معانی در زمان تشریح ، الفظی وضع شده باشد ( چه تعینی ، چه تعیینی ، چه تعیینی استعمالی ) و اگر در زمان تشریح به نحوی از انحاء لفظی برای معنی وضع شده باشد به

این حقیقت شرعیه می گویند و اگر بعد از زمان تشریح ، لفظی برای معنی وضع شده باشد به این حقیقت متشرعه می گویند .

### تطبیق قواعد عمومی الفاظ بر الفاظ شرعی :

- حقیقت شرعیه
- صحیح و اعم
- مشتق

### صحیح و اعم

وقتی شارع می خواست لفظ صلاه را وضع کند ( یا هر نوع وضعی ) برای این عمل خاص ، آیا آن را برای یک معنای تام الاجزاء والشرائط وضع کرد؟ یا برای هم تام الاجزاء و الشرائط و هم برای ناقص آن وضع کرد؟

آیا شارع همه ی اجزاء را برای صلاه ( مثل وضو ، تکبیر ، سجده ، رکوع ، تشهد و .. ) در نظر گرفت و بعد لفظ صلاه را برای آن وضع کرد؟

اگر کسی قائل بر این باشد که این کار را شارع کرده باشد صحیحی است . ( تام الاجزاء و الشرائط بودن )

اما اگر قائل باشیم شارع این لفظ را برای معنایی که شامل همه اجزاء هم نباشد ( مثلاً رکوع نداشته باشد ) وضع کرده در این صورت ، اعمی است . ( ناقص بودن )

بنابراین :

## صحیحی چه کسانی هستند؟

کسانی که قائل اند که الفاظ شرع برای تمام الاجزاء و الشرایط هستند .

## اعمی چه کسانی هستند؟

کسانی که قائل اند ، شارع لفظ را برای معنایی که شامل همه ی اجزاء هم نباشد وضع کرده است .

به عنوان مثال ، اعمی ها صلاه بودن نماز را حتی بدون رکوع قبول دارند ولی صحیحی اصلاً این عمل را صلاه نمی داند .

علامه مظفر اعمی است .

## ثمره ی این بحث کجاست؟

در جایی که شک کنیم ، قنوت جزء ارکان نماز هست یا خیر؟ در اینجا ، صحیحی چه می کند و اعمی چه می کند؟

صحیحی می گوید حتماً باید احتیاط کرد و نمی توان به اصالة الاطلاق استناد کند و این جزء را ندیده بگیرد . ( اصل این است که این قید وجود ندارد ، پس باید به اصالة الاطلاق تمسک کنیم که صحیحی نمی تواند این کار را انجام دهد ) چرا صحیحی نمی تواند ؟

زیرا اگر بعداً ثابت شود که قنوت جزء نماز بوده و صحیحی از اصالة الاطلاق استفاده کرده و قنوت را نخوانده در حالی که معلوم شده قنوت جزء نماز است، در این صورت مثل این است که صحیحی اصلاً نماز نخوانده چون عمل ناقص بوده است.

## خلاصه درس نهم

### الفاظ شرعی

آیا شارع مقدس برای معانی ای که خود اختراع کرده الفاظی را وضع کرده یا خیر؟

اگر در پاسخ بگوییم بله، لفظی را وضع کرده و گفته این لفظ را در این معنا وضع کردیم به این می گویند **حقیقت شرعیه**.

اگر در پاسخ بگوییم در زمان پیامبر این کار صورت نگرفته و لفظی وضع نشده است و بعد از دوره ی تشریح به قدری افراد از این لفظ استفاده کرده اند که این لفظ برای این معنا وضع شده است به این **حقیقت متشرعه** می گویند.

### استعمال اعم از حقیقت و مجاز است

شارع یک سری معانی را اختراع کرده، حال اگر برای این معانی در زمان تشریح، الفاظی وضع شده باشد (چه تعینی، چه تعیینی، چه تعیینی استعمالی) به این **حقیقت شرعیه** می گویند و اگر بعد از زمان تشریح، لفظی برای معنی وضع شده باشد به این **حقیقت متشرعه** می گویند.

## تطبيق قواعد عمومي الفاظ بر الفاظ شرعي :

- حقيقت شرعيه
- صحيح و اعم
- مشتق

### صحيح و اعم

وقتي شارع مي خواست لفظ صلاه را وضع كند ، آيا آن را براي يك معنای تام الاجزاء والشرايط وضع كرد؟ يا اين معنایی كه شارع وضع كرد هم تام الاجزاء و الشرايط و هم ناقص آن را در بر مي گيرد؟

آيا شارع مثلاً صلاه را با همه ي اجزاء آن ( مثل وضو ، تكبير ، سجده ، ركوع ، تشهد و ..) صلاه ناميد ؟ كه اگر كسي قائل بر اين باشد **صحيحی** است . ( تام الاجزاء و الشرايط بودن ) يا اين كه به ناقص آن هم صلاه گفت كه اگر كسي قائل بر آن باشد در اين صورت ، اعمی است . ( ناقص بودن )

بنابراين :

كسانی كه قائل اند كه الفاظ شرع براي **تام الاجزاء و الشرايط** است صحيحی اند و کسانی كه قائل اند ، شارع لفظ را براي معنایی كه شامل همه ي اجزاء هم نباشد وضع كرده است اعمی اند . لذا به عنوان مثال ، اعمی ها نماز بدون ركوع را هم صلاه می دانند ( هرچند باطل باشد ) ولي صحيحی اصلاً اين عمل را صلاه نمی داند .

**علامه مظفر اعمی است .**

**ثمره ی بحث**

در جایی که شک کنیم مثلاً قنوت جزء ارکان نماز است یا خیر؟ صحیحی می گوید اگر بگوید باید احتیاط کرد ، نمی تواند به اصالة الاطلاق استناد کند و این جزء را ندیده بگیرد . چرا که اگر بعداً ثابت شود که قنوت جزء نماز بوده و صحیحی از اصالة الاطلاق استفاده کرده باشد و قنوت را نخوانده باشد ، در این صورت مثل این است که صحیحی اصلاً نماز نخوانده چون عمل ناقص بوده است.

**پایان درس نهم**

درس دهم :

## قواعد اختصاصی الفاظ

در اینجا در خصوص لفظ خاصی صحبت می کنیم و می خواهیم قواعد مخصوص این لفظ را مطالعه کنیم . مثلاً قواعد امر و نهی ، عام و خاص ، مطلق و مقید و ....



## اوامر

بحث اوامر جزء قواعد اختصاصی الفاظ است و زمانی که در مورد اوامر صحبت می‌کنیم مقصودمان چند امر است .

اوامری که در مورد آن صحبت می‌کنیم : ۱- ماده ی امر و ۲- صیغه ی امر است .  
ماده ی امر : یعنی کلمه ی امر که ماضی آن از باب أَمَرَ ، يَأْمُرُ ، أَمْرٌ و مشتقات آن است . ( که به اینها ماده ی امر می‌گوییم )

## صیغه ی امر یا هیئت امر یا صیغه ی اِفْعَل

مقصود همان امری است که در ادبیات عرب خواندیم یعنی همان ماضی ، مضارع ، امر مثل ضَرَبَ ، يَضْرِبُ ، إِضْرِبْ .

پس تا اینجا در مورد ۲ جور امر صحبت کردیم . ماده ی امر ( که همان «أ م ر» است ) و صیغه ی امر ( قالب یا هیئت ) .

بیشتر بدانیم ...

## یادآوری برای درک بیشتر :

مثلاً إِضْرِبْ ، که صیغه ی امر است و یک هیئت یا قالبی دارد (که همان اِفْعَل است ) که در این قالب هر چه بریزیم صیغه ی امر درست می‌شود . مثل : اشْرِبْ و همین



صیغه ی امری که ساختیم خودش یک قالب ( مثل اضرب ، اشرب ، اکتب ) و یک ماده ( مثل ضَرَبَ ، شرب ، کتب ) دارد .

**نکته :** این ماده با ماده ای که اول گفتیم فرق دارد .

### ماده ی امر

ماده ی امر مثل این که بگوییم أمر الله ( خداوند امر کرد )

یا پادشاهی به دیگران می گوید : من به شما امر می کنم که فلان کار را بکنید .

**نکته :** برخی از مباحث ماده ی امر در صیغه ی امر هم تکرار می شود .

در ماده ی امر ، اولین بحث این است که معنی ماده ی امر چیست ؟

اصولیین برای ماده ی امر ۷ معنا را ذکر کرده اند ؛ هر چند که مرحوم آخوند خراسانی

و مرحوم مظفر معتقدند که ماده ی امر برای ۷ معنا وضع نشده است و برای ۲ معنا

وضع شده و بقیه را مشترک لفظی می دانند .

### هفت ( ۷ ) معنای اصولیین برای ماده ی امر

۱- امر به معنای طلب ( مثلاً ان الله یأمرُ : خداوند دستور می دهد )

۲- امر به معنای شأن و منزلت

۳- امر به معنای فعل

۴- امر به معنای کار عجیب

۵- امر به معنای شیء ( مثلاً به این امور رسیدگی کن )

۶- امر به معنای حادثه

۷- امر به معنای غرض

مرحوم آخوند خراسانی و علامه مظفر ، این معانی هفتگانه را قبول ندارند و معتقدند که تمامی اینها مصداق های یک معنا هستند و در واقع امر فقط برای ۲ معنا وضع شده است که یکی طلب است و دومی شیء .

پس بر اساس عقیده ی مرحوم مظفر و آخوند خراسانی کلمه و ماده ی امر برای ۲ معنا وضع شده است : ۱- طلب ۲- شیء

مرحوم مظفر ۲ دلیل برای این که ماده ی امر مشترک لفظی است و برای ۲ معنا وضع شده است می آورد .

### دلایل مظفر برای مشترک لفظی

۱- امر به معنای طلب ، جمع آن می شود اوامر اما امر به معنای شیء ، جمع

آن می شود امور ، و این نشان می دهد که این کلمه ی امر باید ۲ معنا داشته باشد ، پس مشترک لفظی است .

۲- از امر به معنای طلب می توان مشتق گرفت و فعل ماضی ، مضارع و اسم فاعل بسازیم . ( اَمَرَ ، يَأْمُرُ ، أَمْرٌ ، مَأْمُورٌ ) اما امر به معنای شیء ، قابل اشتقاق نیست و نمی توان از آن مشتق گرفت و این نشان می دهد که این کلمه ی امر باید ۲

معنا داشته باشد پس مشترک لفظی است و باقی آن ۷ معنی امر که اصولیین عنوان کرده بودند مصداق های شیء هستند .

**پس نکته ی حائز اهمیت این که :**

لفظ امر برای ۲ معنا وضع شده است و این مشترک لفظی است .  
و باقیمانده ی معانی از مصداق های شیء است که این مشترک معنوی است .  
پس در این ۷ معنا برای امر ، هم مشترک لفظی داریم و هم مشترک معنوی داریم .

پس رابطه ی بین اینها در ماده ی امر ، هم مشترک لفظی است ، هم مشترک معنوی .

**بنابراین ؛** ماده ی امر برای ۲ معنا وضع شده و بقیه ی معانی ، مصداق های یکی از معانی که همان شیء است می باشد و رابطه ی بین این معانی در ماده ی امر هم اشتراک لفظی است و هم اشتراک معنوی .

در اصول ، امر به معنای طلب محل نزاع ماست و به معنای شیء مورد بحث نیست .

### نقش علو و برتری در تحقق معنای امر

منظور از امر ، امر به معنای طلب است .

امر و کسی که امر می کند یک علو و برتری نسبت به دیگری دارد همان گونه که خداوند به بندگان امر می کند . اما گاهی ۲ نفر که با هم مساوی اند به هم امر می کنند و یا گاهی یکی که از دیگری پایین تر است به بالاتری امر می کند . حال ، آیا به این هم باید امر بگوئیم یا مجازاً به آن امر می گوئیم ؟

(مثلاً کارمند به رئیس خود بگوید : آقای رئیس من به شما امر می کنم که ...)

یا امر ، جایی معنای خودش را پیدا می کند که امر ، علو و برتری داشته باشد ؟  
آیا این علو و برتری در تحقق معنای امر جایی دارد؟

### نظر مرحوم آخوند و مرحوم مظفر :

بله ما در تحقق معنای امر ، علو و برتری امر را می خواهیم و اگر این علو و برتری امر نباشد ، امر محقق نشده و ما به آن مجازاً امر می گوییم .

### نظر علامه حیدری

ما علو و برتری واقعی نمی خواهیم بلکه ژست علو و برتری ( استعلاء ) کفایت می کند و صرف داشتن استعلاء باعث تحقق امر می شود .

### علامه حیدری در تعریف امر

طلب الفعل بالقول استعلاء . ( طلب کردن کاری با گفتار با ژست علو و برتری ) .

### اما نظر مرحوم آخوند و مظفر

مهم ، آن علو و برتری واقعی است و صرف داشتن علو واقعی حتی اگر ژست علو هم نداشته باشد امر است و اگر برتر بود و لحن و ژست ، دوستانه بود باز هم در حکم امر است .

## سؤال بسیار مهم امتحان و آزمون جامع :

آیا امر دلالت بر وجوب می کند یا خیر ؟

وقتی امر چیزی را طلب می کند ، این طلب گاهی الزامی است که ما به آن وجوب می گوئیم . مثلاً : از این امرها ، ما وجوب را در می آوریم. مثل : نماز ، روزه و ...

اما اگر طلب الزامی نباشد و به تعبیری اگر ترک کردن ما مجازات نداشته باشد به آن مستحب ( مندوب یا ندبی ) می گویند که همان طلب غیرالزامی است . یعنی مولا خواسته ، اما جوری نخواست که اگر ترک کنم مجازات بشوم ؛

### امر عند الاطلاق

حال اگر ما امری را دیدیم ، گاهی قرینه داریم و می فهمیم که مولا لزوم را خواسته و ما حتماً باید انجام دهیم و این امر دلالت بر وجوب می کند و قرینه هم داریم بر برخی از طلب ها که طلب استحبابی است . اما اگر هیچکدام نبود و قرینه هم نداشتیم و نمی دانستیم استحبابی است یا وجوبی ، به آن امر عند الاطلاق می گوئیم . ( یعنی امر ، وقتی به صورت مطلق می آید . )

امر عند الاطلاق ، دلالت بر وجوب می کند یا استحباب ؟

علامه مظفر و اکثر اصولیین می گویند :

این امر عندالاطلاق دلالت و ظهور در وجوب دارد .

سؤال خیلی مهم امتحان :

منشأ این ظهور و دلالت چیست ؟

یا وضع شده یا اطلاق کلام می گوید یا عقل می گوید .

## خلاصه درس دهم



## اوامر

اوامری که در مورد آن صحبت می‌کنیم: ۱- ماده ی امر و ۲- صیغه ی امر است.  
ماده ی امر: یعنی کلمه ی امر که ماضی آن از باب أَمَرَ، يَأْمُرُ، أَمْرٌ و مشتقات آن است. ( که به اینها ماده ی امر می‌گوییم )

## صیغه ی امر یا هیئت امر یا صیغه ی اِفْعَل

مقصود همان امری است که در ادبیات عرب خواندیم یعنی همان ماضی، مضارع، امر، مثل ضَرَبَ، يَضْرِبُ، إِضْرِبْ.

## ماده ی امر

در ماده ی امر، اولین بحث این است که معنی ماده ی امر چیست؟  
 اصولیین برای ماده ی امر ۷ معنا را ذکر کرده اند؛ هر چند که مرحوم آخوند خراسانی و مرحوم مظفر معتقدند که ماده ی امر برای ۷ معنا وضع نشده است و برای ۲ معنا وضع شده و بقیه را مشترک لفظی می‌دانند.



## هفت ( ۷ ) معنای اصولیین برای ماده ی امر

- ۱- امر به معنای طلب ( مثلاً ان الله یأمرُ : خداوند دستور می دهد )
- ۲- امر به معنای شأن و منزلت
- ۳- امر به معنای فعل
- ۴- امر به معنای کار عجیب
- ۵- امر به معنای شیء ( مثلاً به این امور رسیدگی کن )
- ۶- امر به معنای حادثه
- ۷- امر به معنای غرض

مرحوم آخوند خراسانی و علامه مظفر ، این معانی هفتگانه را قبول ندارند و معتقدند که تمامی اینها مصداق های یک معنا هستند و در واقع امر فقط برای ۲ معنا وضع شده است که یکی طلب است و دومی شیء .

مرحوم مظفر ۲ دلیل برای این که ماده ی امر مشترک لفظی است و برای ۲ معنا وضع شده است می آورد .

## دلایل مظفر برای مشترک لفظی

- ۱- امر به معنای طلب ، جمع آن می شود اوامر اما امر به معنای شیء ، جمع آن می شود امور ، و این نشان می دهد که این کلمه ی امر باید ۲ معنا داشته باشد ، پس مشترک لفظی است .
- ۲- از امر به معنای طلب می توان مشتق گرفت و فعل ماضی ، مضارع و اسم فاعل بسازیم . ( اَمَرَ ، يَأْمُرُ ، أَمْرٌ ، مَأْمُورٌ ) اما امر به معنای شیء ، قابل اشتقاق نیست و نمی توان از آن مشتق گرفت و این نشان می دهد که این کلمه ی امر باید ۲ معنا داشته باشد پس مشترک لفظی است و باقی آن ۷ معنی امر که اصولیین عنوان کرده بودند مصداق های شیء هستند .

پس لفظ امر برای ۲ معنا وضع شده است و این ۲ با هم مشترک لفظی اند .  
و باقیمانده ی معانی از مصداق های شیء است که با هم در این معنا مشترک معنوی است .

در اصول ، از بین معانی امر ، امر به معنای طلب محل نزاع ماست و امر به معنای شیء مورد بحث نیست .

## نقش علو و برتری در تحقق معنای امر

آیا این علو و برتری در تحقق معنای امر جایی دارد؟

**نظر مرحوم آخوند و مرحوم مظفر :**

بله ما در تحقق معنای امر ، علو و برتری امر را می خواهیم و اگر این علو و برتری امر نباشد ، امر محقق نشده و ما به آن مجازاً امر می گوئیم .

**نظر علامه حیدری**

ما علو و برتری واقعی نمی خواهیم بلکه ژست علو و برتری ( استعلاء ) کفایت می کند و صرف داشتن استعلاء باعث تحقق امر می شود .

**علامه حیدری در تعریف امر**

طلب الفعل بالقول استعلاء . ( طلب کردن کاری با گفتار با ژست علو و برتری ) .

**اما نظر مرحوم آخوند و مظفر**

مهم ، آن علو و برتری واقعی است و صرف داشتن علو واقعی حتی اگر ژست علو هم نداشته باشد امر است و اگر برتر بود و لحن و ژست ، دوستانه بود باز هم در حکم امر است .

## سؤال بسیار مهم امتحان و آزمون جامع :

آیا امر دلالت بر وجوب می کند یا خیر ؟

وقتی امر چیزی را طلب می کند ، این طلب گاهی الزامی است که ما به آن وجوب می گوئیم و گاهی الزامی نیست که به آن مستحب ( مندوب یا ندبی ) می گوئیم که همان طلب غیرالزامی است . یعنی مولا خواسته ، اما جوری نخواست که اگر ترک کنم مجازات بشوم .

### امر عند الاطلاق

اگر ما امری را دیدیم ، گاهی قرینه داریم و وجوب را می فهمیم و گاهی قرینه داریم بر برخی از طلب ها که طلب استحبابی است . اما اگر هیچکدام نبود و قرینه هم نداشتیم و نمی دانستیم استحبابی است یا وجوبی ، به آن امر عند الاطلاق می گوئیم . ( یعنی امر ، وقتی به صورت مطلق می آید . )

امر عند الاطلاق ، دلالت بر وجوب می کند یا استحباب ؟

علامه مظفر و اکثر اصولیین می گویند :

این امر عند الاطلاق دلالت و ظهور در وجوب دارد .

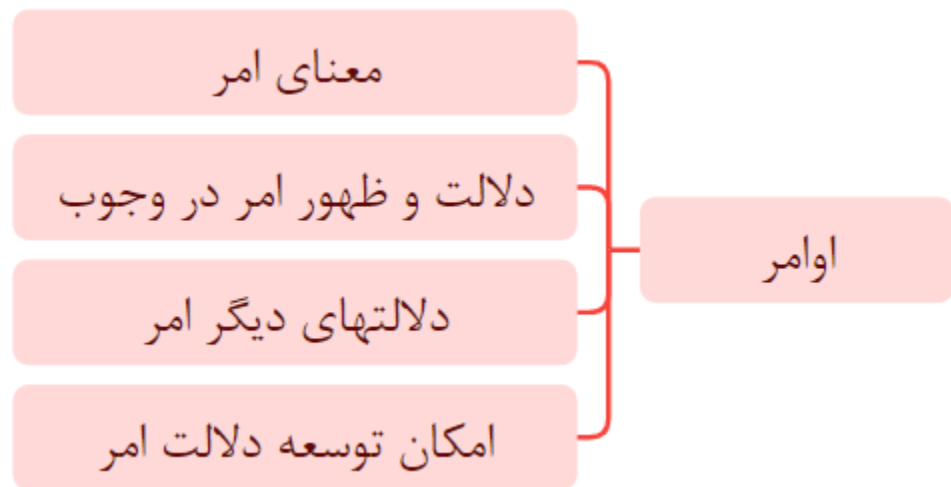
سؤال خیلی مهم امتحان :

منشأ این ظهور و دلالت چیست ؟

یا وضع شده یا اطلاق کلام می گوید یا عقل می گوید .

پایان درس دهم

## درس یازدهم:



## دلالت و ظهور امر در وجوب

## سؤال بسیار مهم امتحان

حال که امر ظهور در وجوب دارد، این منشأ ظهور و دلالت کجاست؟

۳ منشأ در اصول برای دلالت‌ها وجود دارد:

۱- وضع: یعنی لفظ وضع شده برای همین معنا. پس این وضع بر این معنا دلالت

می‌کند.

۲- اطلاق

۳- حکم عقل

### سؤال امتحان :

امر عندالاطلاق دلالت بر وجوب دارد ، منشأ چیست ؟

آخوند خراسانی : منشأ را وضع می داند و می گوید امر وضع شده برای وجوب .

علامه حیدری : منشأ را اطلاق دانسته است .

مرحوم مظفر : منشأ را حکم عقل می داند .

وقتی امری می آید این امر یا الزامی است یا استحبایی . بنابراین ؛ امر ، یا طلب ندبی و مستحبی است و یا طلب وجوبی .

طلب غیر الزامی ( استحبایی ) نیاز به قید اضافه دارد لذا برای طلب استحبایی باید توضیح آورد ولی برای طلب وجوبی توضیح نمی خواهد و فقط می گوید انجام بده .

مثالها :

طلب وجوبی مثل این که کارفرما به شاگردش بگوید این چک را به حسن آقا بده !  
اما طلب استحبایی مثل این که کارفرما به شاگردش بگوید این چک را به حسن آقا بده .  
حالا صبر کن اگر ندادی هم هم عیبی ندارد .

پس وقتی امری هست و هیچ توضیحی ندارد یعنی بیان زائد ندارد ، به حکم اطلاق کلام ، دلالت بر وجوب و ظهور در واجب عینی دارد .

لذا به عنوان مثال ، اگر فردی از دنیا رفت بر بقیه واجب است او را کفن و دفن کنند ( واجب عینی ) اما اگر فردی ، میت را کفن و دفن کرد از بقیه ساقط می شود ( واجب کفایی ) که قسم دوم فوق می شود بیان زائد و توضیح اضافه .

از نظر علامه حیدری ، منظور از اطلاق بین وجوب و استحباب ، استحباب بیان زائد و عبارتی توضیح اضافه می خواهد.

### نظر مرحوم مظفر : حکم عقل

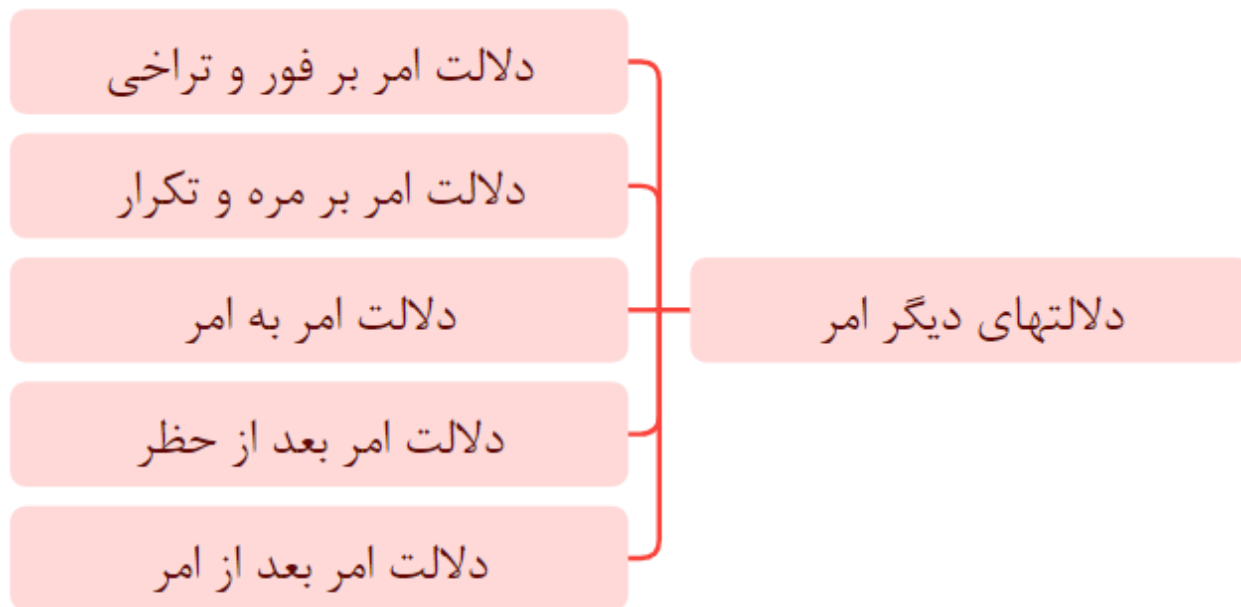
لفظ امر ، طلب است و در اینجا عقل است که می گوید رابطه ی عبد و مولا اقتضاء می کند ، اگر مولا امری کرد عبد اطاعت کند . پس وقتی قید و قرینه ای وجود ندارد ، حکم عقل اقتضاء می کند عبد حتماً امر مولا را انجام بدهد .

عبارت **قضاءٍ لحقِّ المولویة و العبودیة** بر همین معناست که بر اساس اقتضاء مولا و عبد بودن ، عقل حکم می کند که عبد باید امر مولا را انجام بدهد و این انجام دادن عبد یعنی وجوب و بنابراین ، امر دلالت بر وجوب دارد .



## دلالت‌های دیگر امر

- ۱- دلالت امر بر فور و تراخی ( تاخیر )
- ۲- دلالت امر بر مره ( یکبار ) و تکرار
- ۳- دلالت امر به امر . ( مثل این که خداوند به پیامبر فرمود ته به مردم بگو )
- ۴- دلالت امر بعد از حضر ( دکتر به مریض می گوید انار نخور اما بعداً می گوید  
حال می توانی بخوری )
- ۵- دلالت امر بعد از امر ( به کارگر بگویی برو ناهار بگیر دوباره بعدش بگویی برو  
ناهار بگیر )

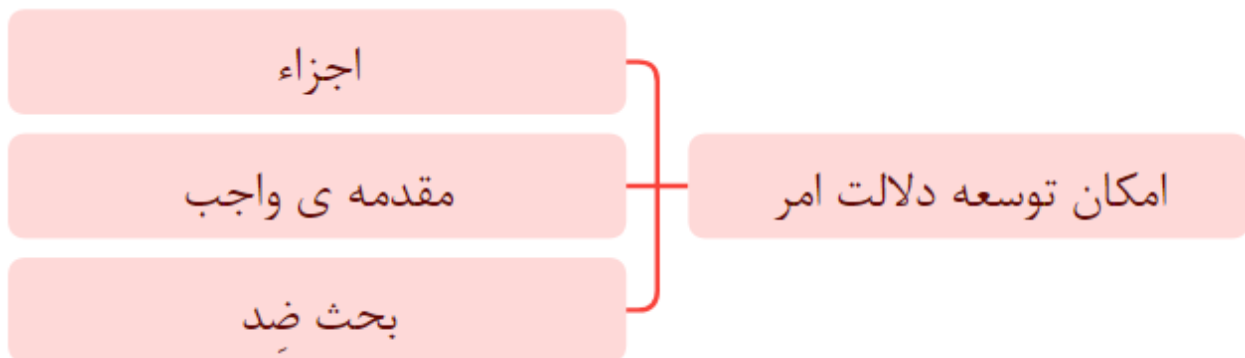


## امکان توسعه دلالت امر

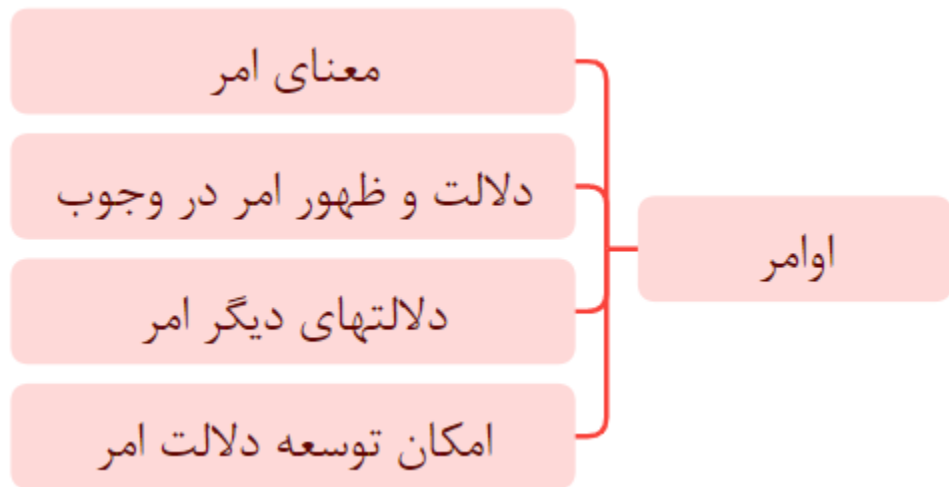
آیا امکان دارد امر بر چیزهای دیگر دلالت کند؟

امکان توسعه دلالت امر :

- ۱- اجزاء : آیا خود عمل کفایت می کند یا خیر ؟ نمازت را با تیمم خواندی آیا کفایت یا باید با پیدا شدن آب وضو بگیری و دوباره بخوانی؟ آیا امر دلالت بر اجزاء می کند یا خیر؟
- ۲- مقدمه واجب : چیزی واجب است ، آیا خود امر به ذی المقدمه دلالت بر وجوب مقدمه می کند یا خیر ؟
- ۳- بحث ضد : آیا امر به شیء ، نهی به ضدش می کند ؟ مثل این که از امر به نماز نتیجه بگیریم که ترک نماز حرام است .



## خلاصه درس یازدهم



### دلالت و ظهور امر در وجوب

### سؤال بسیار مهم امتحان

منشأ ظهور امر در وجوب کجاست؟

۱- وضع : یعنی لفظ وضع شده برای همین معنا

۲- اطلاق

۳- حکم عقل

## سؤال امتحان :

منشاء دلالت امر عندالاطلاق بر وجوب چیست ؟

آخوند خراسانی : منشأ را وضع می داند و می گوید امر وضع شده برای وجوب .

علامه حیدری : منشأ را اطلاق دانسته است .

مرحوم مظفر : منشأ را حکم عقل می داند .

وقتی امری می آید این امر یا الزامی است یا استحبابی .

طلب غیر الزامی ( استحبابی ) نیاز به قید اضافه دارد ولی برای طلب وجوبی توضیح نمی خواهد و فقط می گوید انجام بده .

لذا وقتی امر هیچ توضیحی ندارد ، به حکم اطلاق کلام ، دلالت بر وجوب و ظهور در واجب عینی دارد و واجب کفایی نیاز به بیان زائد دارد .

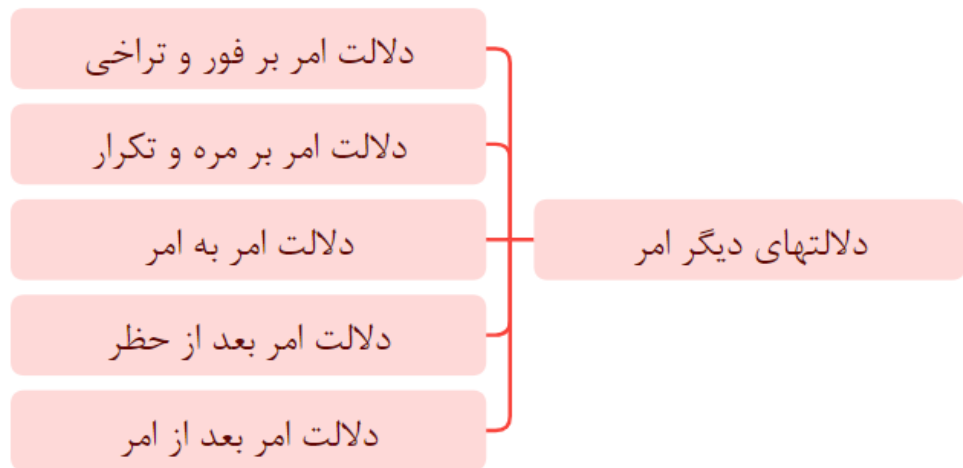
از نظر علامه حیدری ، استحباب بیان زائد و عبارتی توضیح اضافه می خواهد.

نظر مرحوم مظفر : **حکم عقل**

لفظ امر ، طلب است و در اینجا عقل است که می گوید رابطه ی عبد و مولا اقتضاء می کند ، اگر مولا امری کرد عبد اطاعت کند . پس وقتی قید و قرینه ای وجود ندارد ، حکم عقل اقتضاء می کند عبد حتماً امر مولا را انجام بدهد .

بر اساس عبارت **قضاءٍ لحقّ المولیة و العبودیة** ، به اقتضاء مولا و عبد بودن ، عقل حکم می کند که عبد باید امر مولا را انجام بدهد و این انجام دادن عبد یعنی وجوب و بنابراین ، امر دلالت بر وجوب دارد .

### دلالت‌های دیگر امر



### امکان توسعه دلالت امر

یعنی ؛ آیا امکان دارد امر بر چیزهای دیگر دلالت کند؟

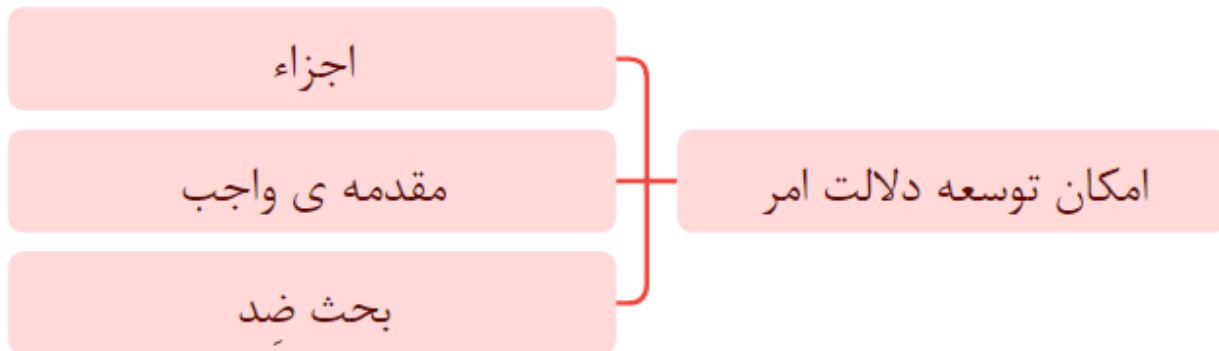
۱- اجزاء : آیا خود عمل کفایت می کند یا خیر ؟ نماز را با تیمم خواندی آیا کفایت یا باید با پیدا شدن آب وضو بگیری و دوباره بخوانی؟ آیا امر دلالت بر اجزاء می کند یا خیر؟

۲- مقدمه واجب: چیزی واجب است، آیا خود امر به ذی المقدمه دلالت بر وجوب

مقدمه می کند یا خیر؟

۳- بحث ضد: آیا امر به شیء، نهی به ضدش می کند؟ مثل این که از امر به نماز

نتیجه بگیریم که ترک نماز حرام است.



پایان درس یازدهم

## درس دوازدهم :

## دلالت‌های امر

## جدی ترین دلالت امر

دلالت بر وجوب یا همان ظهور در وجوب است یعنی اگر امر را به صورت مطلق در آیات و روایات دیدیم بدون هیچ قید و قرینه ای حکم بر وجوب آن امر می کنیم .

حال که امر دلالت بر وجوب می کند بایستی با اقسام وجوب آشنا شویم . در اقسام واجب که به صورت دو به دو و در مقابل هم قرار می گیرند باید دید که کدامیک توضیح بیشتری نسبت به دیگری دارد و در اینجا امر را به صورت مطلق آن ، بر واجبی حمل می کنیم که نیاز به بیان زائد و اضافه نداشته باشد .

## اقسام واجب

- واجب عینی و کفایی
- واجب اصلی و تبعی
- واجب تعینی و تخیری ( اختیاری )
- واجب منجز و معلق
- واجب فوری و موقت ( که موقت دو قسم می شود : مضیق و موسع )

- واجب مطلق و مشروط
- واجب نفسی و غیره
- واجب تعبّدی و توصلی

### نکته ی حائز اهمیت این که :

گفتیم که وقتی امری به صورت مطلق ( امر عندالاطلاق ) آمد دلالت بر وجوب دارد . با توجه به این که واجب اقسام مختلفی دارد ، مبنا این است که امر عندالاطلاق را برای واجبی که نیاز به بیان زائد و توضیح اضافه ندارد حمل می کنیم .

( بر خلاف مظفر که همه ی اقسام واجب را یکجا آورده ، در کتاب کفایه ، اقسام واجب به صورت پراکنده آمده است )

## واجب عینی

واجبی است که به تک تک مکلفین تعلق می گیرد و با انجام دادن عده ای ، تکلیف از بقیه ساقط نمی شود . مثل نماز که واجب عینی است و به همه ی مکلفین تعلق گرفته و همه باید بخوانند و با خواندن عده ای ، تکلیف از بقیه ساقط نمی شود .

## واجب کفایی

واجبی است که به همه ی افراد مکلف تعلق می گیرد ، اما با انجام دادن آن واجب توسط عده ای از مکلفین ، تکلیف از بقیه ساقط می شود . مثل جهاد یا کفن و دفن میت



## علت واجب کفایی

زیرا واجب کفایی واجبی است که برای شارع، انجام آن فعل مهم است و وقتی فعل انجام شود کفایت می کند و از بقیه ساقط می شود.

## امر عندالاطلاق بر واجب کفایی حمل می شود یا واجب عینی؟

واجب عینی! زیرا واجب عینی نیاز به بیان زائد و اضافه ندارد، لذا امر عندالاطلاق بر واجب عینی حمل می شود.

## سؤال امتحان:

واجب نفسی و غیری را با واجب اصلی و تبعی مقایسه کنید.

## واجب تعینی

تکلیف مشخص و معینی است که جایگزین و بدل ندارد و تنها یک مورد است و بر عهده ی مکلفین است که باید انجامش دهند. مثل نماز که جایگزین ندارد.

## واجب تخییری

واجبی است که در آن اختیار است و جایگزین و بدل و مشابه دارد و می توان از بین آنها یکی را انتخاب کرد. مثل کفاره ی روزه

**امر عندالاطلاق بر واجب تعینی حمل می شود یا واجب تخیری؟**

واجب تعینی زیرا واجب تعینی نیاز به بیان زائد و اضافه ندارد لذا امر عندالاطلاق بر واجب تعینی حمل می شود .

### **واجب نفسی**

واجبی است که به خاطر مصلحتی که در نفس آن عمل است واجب شده است . مثل نماز

### **واجب غیری**

واجبی است که در خود عمل ، مصلحت اصلی نیست و وقتی که عملی به خاطر مصلحت عمل دیگر واجب شده باشد به آن واجب غیری می گویند . مثل وضو ، غسل ، تیمم

**امر عندالاطلاق بر واجب نفسی حمل می شود یا واجب غیری؟**

واجب نفسی . زیرا نیاز به بیان زائد و اضافه ندارد ولی واجب غیری نیاز به توضیح و بیان زائد دارد لذا امر عندالاطلاق بر واجب نفسی حمل می شود .

## واجب اصلی

واجبی است که مورد عنایت و توجه شارع بوده و آن را ذکر کرده و در منابع دینی وجود دارد. مثل وضو (شارع به آن اشاره و تاکید کرده است)، حج

## واجب تبعی

واجبی است که شارع به آن توجه و عنایت نکرده و در منابع دینی نیامده بلکه ما آن را از بیرون با عقل خود می‌فهمیم. مثل ثبت نام کردن برای حج یا پاسپورت گرفتن برای رفتن به حج

**امر عندالاطلاق بر واجب اصلی حمل می‌شود یا واجب تبعی؟**

واجب اصلی. زیرا واجب تبعی مورد عنایت و توجه شارع نبوده و واجب اصلی نیاز به بیان زائد و اضافه ندارد.

**نکته حائز اهمیت، این که**

وضو، واجب غیری است ولی در تقسیم بندی دیگر واجب اصلی است زیرا شارع گفته است.

## نکته ی خیلی مهم

همه ی تبعی ها، غیري هستند اما همه ی غیري ها، تبعی نیستند و غیري ها توسط شارع آورده شده است.

پس همه واجب های تبعی ، واجب گیری هستند . مثلاً طی مسافت برای رفتن به حج یا پاسپورت گرفتن واجب نیست بلکه برای واجبی دیگر لازم است .

## واجب مطلق

واجبی است که وجوبش مشروط به شرطی نباشد . مثل این که همین که فردی به سن تکلیف رسید و عاقل هم بود ، باید نماز بخواند و شرط دیگری در کار نیست .

شرایط عامه ( عمومی ) تکلیف : بلوغ ، قدرت ، عقل

## واجب مشروط

واجبی است که وجوبش مشروط به شرطی باشد . یعنی تا این شرط نیاید اصلاً واجبی در کار نیست مثل استطاعت برای حج که باید باشد تا واجب شود .  
و مثل زکات ، که باید اموال به قدری برسد که زکات بر آن واجب شود .

امر عندالاطلاق بر واجب مطلق حمل می شود یا واجب مشروط ؟

واجب مطلق . زیرا واجب مطلق نیاز به بیان زائد و اضافه ندارد .

## واجب منجز

واجبی است که انجام دادنش ، مشروط و معلق بر شرطی نیست . مثل نماز ، زمانی که اذان گفته شده و آب برای وضو هست و همه چیز آماده است .

## واجب معلق

واجبی است که انجام دادنش ، معلق بر شرطی باشد مثل نماز ظهر در صورتی که الان ساعت ۹ صبح است و نماز ظهر امروز بر ما واجب است اما نمی توان در صبح نماز ظهر خواند و وجوب خواندن نماز ظهر مشروط به آمدن وقت نماز ظهر است .

امر عندالاطلاق بر واجب منجز حمل می شود یا واجب معلق ؟

## واجب فوری

واجبی است که بلافاصله فرد باید آن واجب را انجام دهد . مثلاً وارد مسجد شدید ، مسجد نجس شده و شارع می گه که **ازل النجاسة من المسجد** ، نمی گه که مثلاً یک ساعت دیگه یا فلان وقت و شما باید بلافاصله واجب را انجام دهید . یا مثلاً ادای دین .

## واجب موقت

اما بعضی از واجب ها زمان دارد و در یک زمان و وقت خاصی باید انجام بشه که ابتدا و انتها دارد . این واجب های موقت ، خودشون دو شکل دارند . یا مضیق اند یا موسّع .

واجب مضیق ، واجبی است که زمانی که برایش در نظر گرفته شده به اندازه ی زمان مورد نیاز برای انجام واجب هست و انعطاف و وسعت وقت نداره ( واجب موقت مضیق ) . مثل روزه که از ابتدای طلوع فجر تا غروب آفتاب است و واجب در این زمان جا می گیرد و دقیقاً در همان زمان تعیین شده باید واجب را انجام داد. اما ...

واجب موسّع ، واجبی است که زمانی که برایش لحاظ شده ، بیشتر از زمانی است که برای انجام دادنش به آن نیاز دارد . مثل نماز ظهر و عصر که مثلاً چند ساعت برای انجام این واجب فرصت هست و به آن ( واجب موقت موسّع ) می گویند .

مرحوم آخوند اول به واجب تعبدی و توصلی می پردازد ...

## واجب تعبدی

واجبی است که امتثال و انجامش نیاز به قصد قربت دارد . مثل نماز

## واجب توصلی

واجبی است که انجامش نیاز به قصد قربت ندارد . مثل شستن لباس یا بدنی که به واسطه ی خون ، نجس شده و تطهیرش نیاز به قصد قربت ندارد .

## قصد قربت چیست ؟

گرچه آن را نزدیک شدن به خدا می دانیم اما این معنا در اصول پذیرفته نیست بلکه آنچه که در اصول پذیرفته شده است و مورد اتفاق خیلی از آقایان اصولی است این است که ، **قصد قربت یعنی قصد امتثال امر مولا** یعنی چون خداوند از ما خواسته و ما هم می خواهیم از باب بندگی ، امر او را امتثال کنیم و انجام دهیم .

چرا وضو می گیری ؟ چون او گفته . چون او مولاست و من هم عبدم و قصد امتثال امر او را دارم .

چرا نماز می خوانی ؟ نه این که چون فایده هایی دارد ! بلکه چون مولا خواسته است .

یکی از بزنگاه های اصول ، که **ما يُمْتَحَنُ بِهِ الرِّجَالُ** که بخواهند طرف را امتحان کنند ببینند چیزی حالیش هست یا نیست ، بحث تبعدی و توصلی است که مسأله اش این است :

ما اقسام واجب داشتیم . امر وقتی به صورت مطلق میاید بر کدام واجب دلالت می کند و ظهور در کدامش دارد ؟ که گفتیم ظهور در آن یکی دارد که نیاز به بیان زائد ندارد . حالا در این مورد اگر ما امری داشتیم که به صورت مطلق آمده بود آیا این امر ظهور در تبعدی دارد یا توصلی؟؟ کدامش بیان زائد می خواهد و کدامش بیان زائد نمی خواهد . آیا امر عندالاطلاق ظهور در تبعدی دارد یا توصلی ؟

اگر بخواهیم طبق همان قاعده پیش بریم ، باید بگوییم امر عندالاطلاق ظهور در توصلی دارد . چون توصلی فقط می گوید انجام بده اما تعبدی می گوید انجام بده با قصد قربت . پس در تعبدی یک چیزی اضافه باید بگه ! مثل : **صلّ مع قصد القربه** .

اما آن بحثی که معرکه ی آراء است و ما یمتحن به الرجال است این است که آیا همان قاعده را می توانیم اینجا هم پیاده کنیم؟ آقایان گفته اند خیر ! اینجا نمی توانیم از اطلاق امر استفاده کنیم و بگوییم توصلی .

چرا ؟

چون قصد قربت مربوط به مرحله ی انجام و امتثال است ! اول باید یک امری بیاید ، یک امری وجود داشته باشد ، بعد که یک امری محقق شد ، بعداً ما بحث تعبدی و توصلی را بیاوریم . چون بیان زائد را در امر اول نمی توانیم بیاوریم .

یکی از شرایط اطلاق گیری ( که در مطلق و مقید می خوانیم ) این است که جایی می توانیم اطلاق گیری کنیم که امکان تقیید وجود داشته باشد . چون در تعبدی و توصلی امکان این که ما امر را مقید کنیم وجود ندارد پس اطلاق هم نمی شود گرفت .

چرا امکان تقیید نیست ؟

چون قصد قربت مربوط به مرحله ی انجام است و در خود واجب نمی شود بیاوریم و از اول مقیدش کنیم و بگوییم صل مع قصد القربت . پس امر را از اول نمی شود مقید کرد ، اول باید امر بیاید و بعد در مرحله ی انجام بگوییم با قصد انجامش بده !

حالا که نمی توانیم اطلاق گیری کنیم ، چه کنیم ؟

آقایان اینجا رفته اند سراغ اطلاق مقامی .



## اطلاق مقامی چیست؟

ان شاء الله در دوره های آینده به آن خواهیم پرداخت ..

## خلاصه درس دوازدهم

## دلالت‌های امر

## جدی ترین دلالت امر

دلالت بر وجوب یا همان ظهور در وجوب است . یعنی اگر امر را به صورت مطلق در آیات و روایات دیدیم بدون هیچ قید و قرینه ای حکم بر وجوب آن امر می کنیم .

## اقسام واجب

- واجب عینی و کفایی
- واجب اصلی و تبعی
- واجب تعینی و تخییری ( اختیاری )
- واجب منجّز و معلق
- واجب فوری و موقت ( که موقت دو قسم می شود : مضیق و موسّع )

- واجب مطلق و مشروط
- واجب نفسی و غیره
- واجب تعبّدی و توصلی

### نکته ی حائز اهمیت این که :

گفتیم که وقتی امری به صورت مطلق ( امر عندالاطلاق ) آمد دلالت بر وجوب دارد . با توجه به این که واجب اقسام مختلفی دارد ، مبنا این است که امر عندالاطلاق را برای واجبی که نیاز به بیان زائد و توضیح اضافه ندارد حمل می کنیم .

### واجب عینی

واجبی است که به تک تک مکلفین تعلق می گیرد و با انجام دادن عده ای ، تکلیف از بقیه ساقط نمی شود . مثل نماز که واجب عینی است و به همه ی مکلفین تعلق گرفته و همه باید بخوانند و با خواندن عده ای ، تکلیف از بقیه ساقط نمی شود .

### واجب کفایی

واجبی است که به همه ی افراد مکلف تعلق می گیرد ، اما با انجام دادن آن واجب توسط عده ای از مکلفین ، تکلیف از بقیه ساقط می شود . مثل جهاد یا کفن و دفن میت

## علت واجب کفایی

زیرا واجب کفایی واجبی است که برای شارع، انجام آن فعل مهم است و وقتی فعل انجام شود کفایت می کند و از بقیه ساقط می شود.

### امر عندالاطلاق بر واجب کفایی حمل می شود یا واجب عینی؟

واجب عینی! زیرا واجب عینی نیاز به بیان زائد و اضافه ندارد، لذا امر عندالاطلاق بر واجب عینی حمل می شود.

### سؤال امتحان:

واجب نفسی و غیری را با واجب اصلی و تبعی مقایسه کنید.

### واجب تعینی

تکلیف مشخص و معینی است که جایگزین و بدل ندارد و تنها یک مورد است و بر عهده ی مکلفین است که باید انجامش دهند. مثل نماز که جایگزین ندارد.

### واجب تخییری

واجبی است که در آن اختیار است و جایگزین و بدل و مشابه دارد و می توان از بین آنها یکی را انتخاب کرد. مثل کفاره ی روزه.

**امر عندالاطلاق بر واجب تعینی حمل می شود یا واجب تخییری؟**

واجب تعینی زیرا واجب تعینی نیاز به بیان زائد و اضافه ندارد لذا امر عندالاطلاق بر واجب تعینی حمل می شود .

### **واجب نفسی**

واجبی است که به خاطر مصلحتی که در نفس آن عمل است واجب شده است . مثل نماز

### **واجب غیری**

واجبی است که در خود عمل ، مصلحت اصلی نیست و وقتی که عملی به خاطر مصلحت عمل دیگر واجب شده باشد به آن واجب غیری می گویند . مثل وضو ، غسل ، تیمم

**امر عندالاطلاق بر واجب نفسی حمل می شود یا واجب غیری؟**

واجب نفسی . زیرا نیاز به بیان زائد و اضافه ندارد ولی واجب غیری نیاز به توضیح و بیان زائد دارد لذا امر عندالاطلاق بر واجب نفسی حمل می شود .

## واجب اصلی

واجبی است که مورد عنایت و توجه شارع بوده و آن را ذکر کرده و در منابع دینی وجود دارد. مثل وضو (شارع به آن اشاره و تاکید کرده است)، حج

## واجب تبعی

واجبی است که شارع به آن توجه و عنایت نکرده و در منابع دینی نیامده بلکه ما آن را از بیرون با عقل خود می‌فهمیم. مثل ثبت نام کردن برای حج یا پاسپورت گرفتن برای رفتن به حج

**امر عندالاطلاق بر واجب اصلی حمل می‌شود یا واجب تبعی؟**

واجب اصلی. زیرا واجب تبعی مورد عنایت و توجه شارع نبوده و واجب اصلی نیاز به بیان زائد و اضافه ندارد.

**نکته حائز اهمیت، این که**

وضو، واجب غیری است ولی در تقسیم بندی دیگر واجب اصلی است زیرا شارع گفته است.

## نکته ی خیلی مهم

همه ی تبعی ها، غیري هستند اما همه ی غیري ها، تبعی نیستند و غیري ها توسط شارع آورده شده است.

پس همه واجب های تبعی ، واجب گیری هستند . مثلاً طی مسافت برای رفتن به حج یا پاسپورت گرفتن واجب نیست بلکه برای واجبی دیگر لازم است .

## واجب مطلق

واجبی است که وجوبش مشروط به شرطی نباشد . مثل این که همین که فردی به سن تکلیف رسید و عاقل هم بود ، باید نماز بخواند و شرط دیگری در کار نیست .

## واجب مشروط

واجبی است که وجوبش مشروط به شرطی باشد . یعنی تا این شرط نیاید اصلاً واجبی در کار نیست مثل استطاعت برای حج که باید باشد تا واجب شود .  
و مثل زکات ، که باید اموال به قدری برسد که زکات بر آن واجب شود .

## واجب منجز

واجبی است که انجام دادنش ، مشروط و معلق بر شرطی نیست . مثل نماز ، زمانی که اذان گفته شده و آب برای وضو هست و همه چیز آماده است .

## واجب معلق

واجبی است که انجام دادنش ، معلق بر شرطی باشد مثل نماز ظهر در صورتی که الان ساعت ۹ صبح است و نماز ظهر امروز بر ما واجب است اما نمی توان در صبح نماز ظهر خواند و وجوب خواندن نماز ظهر مشروط به آمدن وقت نماز ظهر است .

## واجب فوری

واجبی است که بلافاصله فرد باید آن واجب را انجام دهد . مثلاً وارد مسجد شدید ، مسجد نجس شده و شارع می گه که **ازل النجاسة من المسجد** ، نمی گه که مثلاً یک ساعت دیگه یا فلان وقت و شما باید بلافاصله واجب را انجام دهید . یا مثلاً ادای دین .

## واجب موقت

اما بعضی از واجب ها زمان دارد و در یک زمان و وقت خاصی باید انجام بشه که ابتدا و انتها دارد . این واجب های موقت ، خودشون دو شکل دارند . یا مضیق اند یا موسّع .

**واجب مضیق** ، واجبی است که زمانی که برایش در نظر گرفته شده به اندازه ی زمان مورد نیاز برای انجام واجب هست و انعطاف و وسعت وقت نداره ( واجب موقت مضیق ) . مثل روزه که از ابتدای طلوع فجر تا غروب آفتاب است و واجب در این زمان جا می گیرد و دقیقاً در همان زمان تعیین شده باید واجب را انجام داد. اما ...

**واجب موسّع** ، واجبی است کہ زمانی کہ برایش لحاظ شدہ ، بیشتر از زمانی است کہ برای انجام دادنش بہ آن نیاز دارد . مثل نماز ظہر و عصر کہ مثلاً چند ساعت برای انجام این واجب فرصت ہست و بہ آن ( واجب موقت موسّع ) می گویند .

## واجب تعبدی

واجبی است کہ امتثال و انجامش نیاز بہ قصد قربت دارد . مثل نماز

## واجب توصلی

واجبی است کہ انجامش نیاز بہ قصد قربت ندارد . مثل شستن لباس یا بدنی کہ بہ واسطہ ی خون ، نجس شدہ و تطہیرش نیاز بہ قصد قربت ندارد .

## قصد قربت چیست ؟

در اصول ، **قصد قربت** یعنی **قصد امتثال امر مولا** یعنی چون خداوند از ما خواستہ و ما ہم می خواهیم از باب بندگی ، امر او را امتثال کنیم و انجام دہیم .

یکی از بزنگاہ های اصول ، کہ **ما يُمْتَحَنُ بِهِ الرِّجَالُ** بحث تعبدی و توصلی است .



## امر عندالاطلاق ظهور در تعبدی دارد یا توصلی؟؟

کدامش بیان زائد می خواهد و کدامش بیان زائد نمی خواهد .

آیا امر عندالاطلاق ظهور در تعبدی دارد یا توصلی؟

اگر بخواهیم طبق همان قاعده پیش بریم ، باید بگوییم امر عندالاطلاق ظهور در توصلی دارد . چون توصلی فقط می گوید انجام بده اما تعبدی می گوید انجام بده با قصد قربت . پس در تعبدی یک چیزی اضافه باید بگوید ! مثل : **صلّ مع قصد القربه** .

اما آن بحثی که معرکه ی آراء است و ما یمتحن به الرجال است این است که آیا همان قاعده را می توانیم اینجا هم پیاده کنیم؟ آقایان گفته اند خیر ! اینجا نمی توانیم از اطلاق امر استفاده کنیم و بگوییم توصلی .

یکی از شرایط اطلاق گیری ( که در مطلق و مقید می خوانیم ) این است که جایی می توانیم اطلاق گیری کنیم که امکان تقیید وجود داشته باشد که در تعبدی و توصلی امکان مقید کردن وجود ندارد پس اطلاق هم نمی شود گرفت .

چرا امکان تقیید نیست؟

برای پاسخش باید به اطلاق مقامی پرداخت ...

پایان درس دوازدهم